

به نام یزدان پاک

همه سوال های

دکترای تخصصی (Ph.D)

فلسفه

۱۴۰۴

تالیف و تدوین

حسین کفاشیان یلندی

فهرست مطالب

آزمون دکترای فلسفه ۱۴۰۴

۷.....	فلسفه عمومی
۹.....	پاسخ‌نامه فلسفه عمومی
۵۷.....	منطق
۵۸.....	پاسخ‌نامه منطق
۶۶.....	فلسفه غرب
۶۷.....	پاسخ‌نامه فلسفه غرب
۸۷.....	فلسفه تحلیلی
۸۸.....	پاسخ‌نامه فلسفه تحلیلی
۱۰۹.....	فلسفه معاصر
۱۱۱.....	پاسخ‌نامه فلسفه معاصر
۱۵۲.....	فلسفه اسلامی
۱۵۳.....	پاسخ‌نامه فلسفه اسلامی
۱۷۹.....	منابع

آزمون دکترای فلسفه ۱۴۰۴

فلسفه عمومی



۱. ملاک تحقق امکان بالقیاس کدام است؟
 - (۱) دو شیء، معلولین علت ثالثه باشند.
 - (۲) میان دو شیء، رابطه و علاقه لزومیه باشد.
 - (۳) میان دو شیء، هیچ گونه علاقه لزومیه نباشد.
 - (۴) میان دو شیء، رابطه علیت و معلولیت باشد.
۲. عبارت «واجب الوجود ماهیته انیته»، به چه معنا است؟
 - (۱) ماهیت و وجود واجب در خارج متحدند.
 - (۲) واجب الوجود هویتی جز وجود ندارد.
 - (۳) عوارض وجود واجب به نحو عروض مقولی هستند.
 - (۴) واجب الوجود در وجود نیازمند حیثیت تعلیلیه نیست.
۳. موضوع «امکان» کدام است؟
 - (۱) وجود
 - (۲) موجود
 - (۳) سلب ضرورتین
 - (۴) ماهیت
۴. رابطه بین بالقوه و بالفعل چگونه است؟
 - (۱) رابطه دو شخص وجود
 - (۲) رابطه دو نوع
 - (۳) رابطه دو جنس
 - (۴) رابطه دو ماهیت
۵. نسبت زمان به حرکت چگونه است؟
 - (۱) نسبت مبهم به معین است.
 - (۲) نسبت جسم تعلیمی به جسم طبیعی است.
 - (۳) نسبت جسم طبیعی به جسم تعلیمی است.
 - (۴) زمان و حرکت مفاهیم انتزاعی هستند که از یک شیء انتزاع می‌شوند.
۶. دیدگاه علامه طباطبائی(ره) در مورد تحقق حرکت توسطیه و حرکت قطعیه کدام است؟
 - (۱) الحركة القطعیة حالة بسیطة ثابتة و هو الموجود فی الخارج.
 - (۲) والمعنیان موجودان فی الخارج لانطباقهما علیه بجمیع خصوصیاتهما.
 - (۳) والمعنیان موجودان فی الذهن لا الخارج لانطباقهما علیه بجمیع خصوصیاتهما.
 - (۴) الحركة التوسطیة نحو وجود سیال تمتزج فیة القوة و الفعل و هو الموجود فی الخارج.
۷. طبق نظر علامه طباطبائی(ره)، میان علت ناقصه و معلول کدام تقدم و تأخر برقرار است؟
 - (۱) دهری
 - (۲) طبعی
 - (۳) علی
 - (۴) ماهوی
۸. منظور از مضاف حقیقی و مضاف مشهوری به ترتیب کدام است؟
 - (۱) خود مقوله است - موضوع و عرض با هم است.
 - (۲) موضوع مقوله است - موضوع و عرض با هم است.
 - (۳) موضوع و عرض با هم است - موضوع مقوله است.
 - (۴) خود مقوله است - موضوع مقوله است.
۹. منظور از برزخ در فلسفه اشراق کدام است؟
 - (۱) حدّ فاصل بین دنیا و آخرت
 - (۲) جوهر و آن مقصود به اشاره عقلیه
 - (۳) جسم و آن حد فاصل بهشت و جهنم
 - (۴) جسم و آن جوهری است مقصود به اشاره حسیّه
۱۰. منشأ تكثر افرادی در ماهیت چیست؟
 - (۱) اجزای ذاتی ماهیت
 - (۲) لوازم خارجی ماهیت
 - (۳) مقارنت ماهیت با ماده
 - (۴) عروض وجودات متکثر بر ماهیت
۱۱. کدام مورد، جزو جداول استقرایی بیکن نیست؟
 - (۱) اشتراک
 - (۲) حضور
 - (۳) درجات
 - (۴) غیاب
۱۲. لایب نیست، نظریه هماهنگی پیشین بنیاد را در وهله نخست، به عنوان راه‌حلی برای کدام مسئله متافیزیکی مطرح کرده است؟
 - (۱) جبر و اختیار
 - (۲) توجیه مسئله شر در جهان
 - (۳) چگونگی تحلیل مفهوم علیّت
 - (۴) بیان رابطه میان عالم محسوس و عالم معقول

موضوع سؤال: ملاک تحقق امکان بالقیاس

منظور سؤال: سؤال در پی تعیین معیار و ضابطه‌ای است که بر اساس آن می‌توان تشخیص داد که دو شیء نسبت به یکدیگر امکان بالقیاس دارند. به عبارت دیگر، چه زمانی می‌توان گفت که وجود یکی از دو شیء، نسبت به وجود دیگری، نه ضروری است و نه ممتنع، بلکه صرفاً ممکن است؟

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: معیار امکان بالقیاس در فلسفه اسلامی

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

در فلسفه اسلامی، به‌ویژه در مباحث مربوط به وجود و امکان، مفهوم «امکان بالقیاس» (potential possibility in relation to another) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این نوع امکان، به رابطه‌ای میان دو شیء اشاره دارد که وجود یکی از آن‌ها، بالضروره مستلزم وجود دیگری نیست و عدم وجود یکی نیز مستلزم عدم وجود دیگری نمی‌باشد. به بیان ساده‌تر، دو شیء زمانی نسبت به یکدیگر امکان بالقیاس دارند که هیچ‌گونه رابطه ضروری و لازم بین آن‌ها برقرار نباشد.

گزینه ۳، یعنی «میان دو شیء، هیچ‌گونه علاقه لزومیه نباشد»، دقیقاً همین معنا را بیان می‌کند. اگر بین دو شیء هیچ‌گونه رابطه ضروری وجود نداشته باشد، در این صورت، وجود یکی از آن‌ها، وجود دیگری را ایجاب نمی‌کند و عدم وجود یکی نیز عدم وجود دیگری را ایجاب نمی‌کند. بنابراین، وجود و عدم وجود هر یک از این دو شیء نسبت به دیگری، امری ممکن و غیرضروری خواهد بود.

این مفهوم در مقابل «امکان بالذات» (essential possibility) قرار می‌گیرد که به امکان ذاتی و درونی یک شیء اشاره دارد، و همچنین در مقابل «ضرورت بالغیر» (necessity through another) و «امتناع بالغیر» (impossibility through another) که به ضرورت و امتناعی اشاره دارند که از طریق رابطه با موجودی دیگر حاصل می‌شوند. امکان بالقیاس، بر استقلال نسبی دو موجود در ارتباط با یکدیگر تأکید دارد.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه ۳، «میان دو شیء، هیچ‌گونه علاقه لزومیه نباشد»، به درستی ملاک تحقق امکان بالقیاس را تبیین می‌کند. برای درک بهتر این موضوع، لازم است تا مفهوم «علاقه لزومیه» (necessary relationship) را روشن کنیم. علاقه لزومیه به هر نوع رابطه‌ای اطلاق می‌شود که بر اساس آن، وجود یک طرف، مستلزم وجود طرف دیگر باشد و یا عدم وجود یک طرف، مستلزم عدم وجود طرف دیگر باشد. این نوع رابطه می‌تواند شامل علت تامه، تضایف (مانند رابطه جزء و کل)، یا هر نوع وابستگی ذاتی و غیرقابل انفکاک باشد.

هنگامی که بین دو شیء هیچ‌گونه علاقه لزومیه‌ای وجود ندارد، بدین معناست که این دو شیء از نظر وجودی، مستقل از یکدیگر هستند. وجود یکی، برای وجود دیگری ضروری نیست و عدم وجود یکی نیز به عدم وجود دیگری منجر نمی‌شود. در چنین شرایطی است که می‌توان گفت این دو شیء نسبت به یکدیگر «امکان بالقیاس» دارند؛ یعنی، امکان دارد که هر دو موجود باشند، امکان دارد که فقط یکی از آن‌ها موجود باشد، و امکان دارد که هیچ‌کدام موجود نباشند (البته به شرط آنکه وجود هر یک بالذات ممکن باشد).

برای مثال، فرض کنید دو شیء «الف» و «ب» وجود دارند و هیچ‌گونه رابطه ضروری بین آن‌ها نیست. در این صورت، ممکن است «الف» وجود داشته باشد و «ب» وجود نداشته باشد، یا بالعکس، یا هر دو وجود داشته باشند، یا هیچ‌کدام وجود نداشته باشند. این وضعیت، مصداق امکان بالقیاس بین «الف» و «ب» است.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه صحیح (گزینه ۳) از دو بخش اصلی تشکیل شده است: «میان دو شیء» و «هیچ‌گونه علاقه لزومیه نباشد».

• میان دو شیء: این بخش نشان می‌دهد که امکان بالقیاس، رابطه‌ای است که بین دو موجود برقرار می‌شود. این نوع امکان، به تنهایی و در مورد یک شیء واحد معنا ندارد، بلکه همواره به نسبت میان دو موجود سنجیده می‌شود.

• هیچ‌گونه علاقه لزومیه نباشد: این بخش، هسته اصلی تعریف امکان بالقیاس را تشکیل می‌دهد. عبارت «علاقه لزومیه» به هر نوع رابطه‌ای اشاره دارد که وجود یکی از طرفین را برای وجود طرف دیگر ضروری می‌سازد. نفی این نوع رابطه («هیچ‌گونه علاقه لزومیه نباشد») دقیقاً بیانگر استقلال نسبی دو شیء و عدم وابستگی ضروری آن‌ها به یکدیگر است که شرط لازم برای تحقق امکان بالقیاس است.

تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

مفهوم امکان بالقیاس در فلسفه اسلامی، به‌ویژه در مباحث مربوط به علم الهی و رابطه خداوند با مخلوقات، نقش مهمی ایفا می‌کند. از آنجا که خداوند واجب‌الوجود بالذات است و وجود او از ذاتش ناشی می‌شود، رابطه او با مخلوقات که ممکن‌الوجود بالذات هستند، رابطه‌ای ضروری نیست. به عبارت دیگر، وجود خداوند، بالضروره مستلزم وجود مخلوقات نیست و عدم وجود مخلوقات نیز به عدم وجود خداوند منجر نمی‌شود. این رابطه، مصداقی از امکان بالقیاس بین خداوند و مخلوقات است.

همچنین، در بررسی روابط بین موجودات ممکن‌الوجود نیز، مفهوم امکان بالقیاس به ما کمک می‌کند تا تمایز بین روابط ضروری و روابط اتفاقی را درک کنیم. برای مثال، رابطه بین علت تامه و معلول، یک رابطه ضروری است و در نتیجه، علت تامه و معلول نسبت به یکدیگر امکان بالقیاس



ندارند. اما رابطه بین دو فرد انسان که در یک زمان و مکان مشخص حضور دارند، یک رابطه اتفاقی است و هیچ‌گونه ضرورت ذاتی بین وجود آن‌ها وجود ندارد. بنابراین، این دو فرد نسبت به یکدیگر امکان بالقیاس دارند. نقد و بررسی این گزینه نشان می‌دهد که این تعریف از امکان بالقیاس، با دیدگاه‌های غالب در فلسفه اسلامی سازگار است و به خوبی مفهوم مورد نظر را تبیین می‌کند. هیچ‌گونه تناقض یا ابهامی در این تعریف وجود ندارد و به روشنی معیار تشخیص امکان بالقیاس را مشخص می‌سازد.

توضیحات تکمیلی:

از جمله مهم‌ترین این فلاسفه می‌توان به ابن‌سینا، فارابی، ملاصدرا، و سهروردی اشاره کرد. هر یک از این فلاسفه در آثار خود به تفصیل به مباحث مربوط به وجود، امکان، ضرورت، و رابطه بین موجودات پرداخته‌اند. برای مثال، ابن‌سینا در کتاب «الشفاء» و ملاصدرا در کتاب «الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة» به طور مفصل به تبیین انواع امکان و ضرورت پرداخته‌اند.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۱: دو شیء، معلولین علت ثالثه باشند.**
اگر دو شیء، هر دو معلول یک علت ثالثه باشند، این بدان معناست که وجود هر دوی آن‌ها به وجود آن علت ثالثه وابسته است. در این حالت، بین این دو معلول، یک نوع رابطه غیرمستقیم وجود دارد که ناشی از وابستگی آن‌ها به یک علت مشترک است. با این حال، این رابطه، لزوماً یک «علاقه لزومیه» بین خود آن دو شیء به وجود نمی‌آورد. ممکن است وجود یکی از این دو معلول بدون وجود دیگری ممکن باشد، حتی اگر هر دو به یک علت وابسته باشند. بنابراین، معلول بودن دو شیء برای یک علت ثالثه، ملاک کافی برای تحقق امکان بالقیاس بین آن دو نیست.
- **گزینه ۲: میان دو شیء، رابطه و علاقه لزومیه باشد.**
این گزینه، دقیقاً خلاف تعریف امکان بالقیاس را بیان می‌کند. اگر بین دو شیء، رابطه و علاقه لزومیه‌ای وجود داشته باشد، بدین معناست که وجود یکی از آن‌ها، به نحوی به وجود دیگری وابسته است و یا حتی مستلزم آن است. در چنین حالتی، دیگر نمی‌توان گفت که این دو شیء نسبت به یکدیگر امکان بالقیاس دارند، زیرا وجود و عدم وجود آن‌ها به یکدیگر گره خورده است و مستقل از هم نیست.
- **گزینه ۴: میان دو شیء، رابطه علیت و معلولیت باشد.**
رابطه علیت و معلولیت، در بسیاری از موارد، یک رابطه ضروری تلقی می‌شود. به این معنا که علت تامه، بالضرورة معلول خود را ایجاد می‌کند و معلول نیز به علت خود وابسته است. اگر بین دو شیء رابطه علیت و معلولیت برقرار باشد، معمولاً وجود معلول به وجود علت وابسته است و در برخی دیدگاه‌ها، حتی وجود علت نیز به وجود معلول (به نحو بالقوه) وابسته دانسته می‌شود. در هر صورت، وجود این نوع رابطه، نشان‌دهنده یک نوع وابستگی و ضرورت بین دو شیء است که با مفهوم امکان بالقیاس که بر استقلال نسبی تأکید دارد، سازگار نیست.
- **مطالب تخصصی:**
- **امکان (Possibility):** در فلسفه اسلامی، امکان به معنای عدم ضرورت وجود و عدم ضرورت عدم است. یعنی، ممکن است یک شیء موجود شود و ممکن است موجود نشود. امکان، یکی از مفاهیم بنیادین در تقسیم‌بندی موجودات است.
- **امکان بالقیاس (Potential Possibility in Relation to Another):** نوعی از امکان که به رابطه بین دو شیء اشاره دارد. دو شیء زمانی نسبت به یکدیگر امکان بالقیاس دارند که وجود یکی از آن‌ها، بالضرورة مستلزم وجود دیگری نباشد و عدم وجود یکی نیز مستلزم عدم وجود دیگری نباشد.
- **امکان بالذات (Essential Possibility):** نوعی از امکان که به ذات و ماهیت یک شیء برمی‌گردد. شیء ممکن‌الوجود بالذات، آن است که وجود و عدم آن به خودی خود ضروری نیست.
- **ضرورت (Necessity):** در فلسفه اسلامی، ضرورت به معنای عدم امکان عدم است. یعنی، شیء ضروری‌الوجود، آن است که وجود آن محال است که نباشد. واجب‌الوجود (خداوند) مصداق بارز موجود ضروری است.
- **امتناع (Impossibility):** در فلسفه اسلامی، امتناع به معنای عدم امکان وجود است. یعنی، شیء ممتنع‌الوجود، آن است که وجود آن محال است و نمی‌تواند موجود شود (مانند اجتماع نقیضین).
- **علاقه لزومیه (Necessary Relationship):** هر نوع رابطه‌ای که بر اساس آن، وجود یک طرف، مستلزم وجود طرف دیگر باشد و یا عدم وجود یک طرف، مستلزم عدم وجود طرف دیگر باشد. این رابطه می‌تواند ناشی از علیت تامه، تضایف، یا هر نوع وابستگی ذاتی باشد.
- **علیت (Causality):** رابطه بین علت و معلول. علت، آن چیزی است که وجود چیز دیگری (معلول) به آن وابسته است. در فلسفه اسلامی، انواع مختلفی از علت (مانند علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، و علت غایی) مورد بحث قرار می‌گیرد.
- **معلول (Effect):** آن چیزی که وجودش به وجود علت وابسته است.
- **واجب‌الوجود (Necessary Existent):** موجودی که وجودش از ذاتش ناشی می‌شود و عدم آن محال است. در فلسفه اسلامی، خداوند به عنوان واجب‌الوجود بالذات شناخته می‌شود.
- **ممکن‌الوجود (Possible Existent):** موجودی که وجود و عدم آن به خودی خود ضروری نیست و برای وجود یافتن به علت نیاز دارد. تمام مخلوقات، ممکن‌الوجود هستند.

منابع طراحی سوال:

- کتاب «الشفاء» اثر ابن سینا: بخش مربوط به مابعدالطبیعه (الهیات بالمعنی الاعم).
 - کتاب «الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة» اثر ملاصدرا: جلد اول، مباحث مربوط به وجود و اقسام آن.
 - کتاب «بداية الحکمة» و «نهاية الحکمة» اثر علامه طباطبائی: مباحث مربوط به امکان و ضرورت.
 - الشفاء (الهیات) اثر ابوعلى سینا (ابن سینا)
 - شرح الاشارات و التنبیها (جلد اول) اثر خواجه نصیرالدین طوسی
 - بداية الحکمة و نهاية الحکمة اثر علامه سید محمدحسین طباطبائی
 - دروس فلسفه (جلد اول) اثر شهید مرتضی مطهری
۲. گزینه ۲)

موضوع و منظور سؤال:

- موضوع سؤال: این سؤال به بررسی یکی از مهم‌ترین و بنیادین‌ترین مفاهیم در فلسفه اسلامی، یعنی رابطه بین ماهیت و وجود در مورد واجب‌الوجود (خداوند متعال) می‌پردازد.
- منظور سؤال: هدف از طرح این سؤال، سنجش میزان درک و فهم داوطلبان از دیدگاه‌های مختلف فلاسفه اسلامی پیرامون این مسئله اساسی، به ویژه دیدگاه اصالت وجود و وحدت وجود در واجب‌الوجود است. همچنین، سؤال تلاش دارد تا تمایز بین واجب‌الوجود و موجودات ممکن (ممکن‌الوجود) را در این زمینه مورد ارزیابی قرار دهد.
- عنوان کلی برای مفهوم سؤال: وحدت ماهیت و وجود در واجب‌الوجود

دلایل تخصصی و علمی گزینه صحیح:

گزینه ۲، «واجب‌الوجود هویتی جز وجود ندارد»، به درستی معنای عبارت «واجب‌الوجود ماهیته انیته» را تبیین می‌کند. این عبارت، که در مکتب فلسفی صدرایی (حکمت متعالیه) جایگاه ویژه‌ای دارد، بیانگر این حقیقت است که در مورد خداوند متعال، ذات و وجود عین یکدیگرند و هیچ گونه تمایز مفهومی یا مصداقی بین آن‌ها وجود ندارد. به عبارت دیگر، واجب‌الوجود صرفاً وجود است و هیچ ماهیتی زاید بر وجود برای او قابل تصور نیست.

این دیدگاه بر اساس استدلال عقلی و شهودی متعددی در فلسفه اسلامی مطرح شده است. یکی از مهم‌ترین این استدلال‌ات، برهان امکان و وجوب است. بر اساس این برهان، موجودات به دو دسته ممکن‌الوجود و واجب‌الوجود تقسیم می‌شوند. موجود ممکن، موجودی است که وجود و عدم برای او یکسان است و برای موجود شدن نیازمند علت است. در مقابل، واجب‌الوجود موجودی است که وجود برای او ضروری و ذاتی است و عدم برای او محال است. اگر برای واجب‌الوجود ماهیتی غیر از وجود در نظر بگیریم، آن ماهیت نسبت به وجود یا باید عین وجود باشد یا غیر آن. اگر عین وجود باشد، تفاوتی با دیدگاه وحدت ماهیت و وجود ندارد. اگر غیر از وجود باشد، آن ماهیت به وجود نیازمند خواهد بود و در نتیجه، واجب‌الوجود در ذات خود مرکب از ماهیت و وجود خواهد شد که این امر با مفهوم بساطت و بی‌نیازی واجب‌الوجود در تضاد است. علاوه بر این، فلاسفه مکتب حکمت متعالیه، به ویژه صدرالمآلهین شیرازی، با تأکید بر اصالت وجود، معتقدند که حقیقت هستی، وجود است و ماهیت‌ها، حدود و تعیناتی هستند که از وجود ناشی می‌شوند. در مورد واجب‌الوجود، که منبع و حقیقت مطلق وجود است، هیچ گونه حد و تعینی وجود ندارد و او عین وجود مطلق است. بنابراین، «واجب‌الوجود ماهیته انیته» به این معناست که هویت و ذات خداوند چیزی جز وجود محض و بی‌حد و مرز نیست.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه صحیح (۲) به طور دقیق و جامع، معنای عبارت «واجب‌الوجود ماهیته انیته» را بیان می‌کند. این عبارت کلیدی در فلسفه اسلامی، به ویژه در مکتب حکمت متعالیه، به این نکته اشاره دارد که در مورد خداوند متعال، هیچ گونه جدایی یا تفایری بین مفهوم ماهیت و مفهوم وجود وجود ندارد. به عبارت دیگر، ذات و هستی خداوند عین یکدیگرند.

در فلسفه، ماهیت به چیستی و ذات یک شیء اشاره دارد، در حالی که وجود به تحقق و هستی آن شیء در عالم واقع دلالت می‌کند. در مورد موجودات ممکن (مانند انسان، درخت و غیره)، ماهیت آن‌ها از وجودشان متمایز است. برای مثال، مفهوم «انسان» (ماهیت) قبل از تحقق یافتن یک فرد خاص (وجود) در ذهن قابل تصور است. به همین دلیل، فلاسفه معتقدند که در مورد موجودات ممکن، وجود عارض بر ماهیت می‌شود. اما در مورد واجب‌الوجود، این وضعیت متفاوت است. اگر برای واجب‌الوجود ماهیتی غیر از وجود در نظر بگیریم، این ماهیت یا باید عین وجود باشد یا غیر آن. اگر عین وجود باشد، در واقع به همان وحدت ماهیت و وجود قائل شده‌ایم. اگر غیر از وجود باشد، آن ماهیت به وجود نیازمند خواهد بود تا تحقق یابد، و این امر با مفهوم واجب‌الوجود که ذاتاً بی‌نیاز و قائم به خود است، منافات دارد. زیرا در این صورت، واجب‌الوجود در ذات خود مرکب از ماهیت و وجود خواهد بود و این ترکیب نیازمند علت خواهد بود، که با واجب‌الوجود بودن او سازگار نیست.

بنابراین، فلاسفه اسلامی، به ویژه صدرالمآلهین، با تأکید بر اصالت وجود، معتقدند که در مورد واجب‌الوجود، ماهیت عین وجود است و هیچ گونه تمایز حقیقی بین آن‌ها وجود ندارد. واجب‌الوجود، وجود مطلق و بی‌حد و مرز است و هرگونه ماهیتی که غیر از وجود برای او در نظر گرفته شود،



به معنای محدود کردن ذات بی‌نهایت او خواهد بود. عبارت "واجب‌الوجود ماهیته انیته" به این معناست که هویت و ذات خداوند چیزی جز هستی محض و نامحدود نیست.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه صحیح (۲) به لحاظ فلسفی بسیار دقیق و متناسب با دیدگاه‌های غالب در فلسفه اسلامی، به ویژه حکمت متعالیه، است. تجزیه و تحلیل این گزینه نشان می‌دهد که:

- **واجب‌الوجود:** این اصطلاح به موجودی اشاره دارد که وجود برای او ضروری و ذاتی است و عدم برای او محال است. در فلسفه اسلامی، این اصطلاح به خداوند متعال اطلاق می‌شود.
- **هویتی جز وجود ندارد:** این عبارت به این معناست که ذات و چیستی واجب‌الوجود چیزی غیر از خود وجود نیست. هیچ مفهوم یا ماهیت دیگری که بخواهد به وجود او اضافه شود و او را محدود کند، وجود ندارد. وجود او عین ذات اوست.
- این دیدگاه تأکید می‌کند بر:

- **بساطت واجب‌الوجود:** خداوند متعال موجودی بسیط است و از هیچ گونه جزء ماهوی یا وجودی ترکیب نشده است.
- **بی‌نیازی مطلق واجب‌الوجود:** وجود خداوند عین ذات اوست و او برای تحقق یافتن به هیچ چیز دیگری نیازمند نیست.
- **اصلت وجود:** دیدگاه اصلت وجود، که در حکمت متعالیه محوریت دارد، معتقد است که حقیقت هستی، وجود است و ماهیت‌ها، حدود و تعیناتی هستند که از وجود ناشی می‌شوند. در مورد واجب‌الوجود، این اصلت وجود به اوج خود می‌رسد و وجود عین ذات او می‌شود.

تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:

- **تفسیر:** این گزینه، دیدگاه غالب در فلسفه اسلامی در مورد رابطه ماهیت و وجود در واجب‌الوجود را به خوبی تفسیر می‌کند. این دیدگاه، که ریشه در آثار فلاسفه بزرگی همچون ابن‌سینا و به اوج خود در آثار صدرالمآلهین می‌رسد، تلاش دارد تا با تبیین وحدت ماهیت و وجود در واجب‌الوجود، او را از هرگونه نقص و محدودیتی مبرا سازد.
- **نقد:** از منظر برخی دیگر از مکاتب فلسفی، ممکن است نقدهایی بر این دیدگاه وارد شود. برای مثال، برخی از فلاسفه مشائی، ضمن پذیرش ضرورت وجود برای واجب‌الوجود، ممکن است قائل به تمایز مفهومی بین ماهیت و وجود حتی در مورد او باشند. با این حال، دیدگاه وحدت ماهیت و وجود در واجب‌الوجود، به دلیل استدالات قوی عقلی و سازگاری با سایر صفات الهی، از مقبولیت بالایی در میان فلاسفه اسلامی برخوردار است.
- **بررسی:** بررسی این دیدگاه نشان می‌دهد که این مسئله، یکی از عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث در متافیزیک اسلامی است و فهم آن، نقش مهمی در درک صحیح صفات و ذات الهی دارد. این دیدگاه، همچنین، تأثیرات مهمی بر سایر مباحث فلسفی، از جمله بحث در مورد رابطه خداوند با عالم و چگونگی صدور موجودات از او دارد.

توضیحات تکمیلی:

- **صدرالمآلهین شیرازی (۱۰۵۰-۹۷۹ هجری قمری):** ملاصدرا یکی از بزرگترین و تأثیرگذارترین فلاسفه جهان اسلام است. او با ارائه مکتب فلسفی حکمت متعالیه، تحولی عظیم در تاریخ فلسفه اسلامی ایجاد کرد. مهم‌ترین ویژگی حکمت متعالیه، تأکید بر اصلت وجود و وحدت وجود در واجب‌الوجود است.

○ نظریه‌های مهم:

- **اصلت وجود:** ملاصدرا بر خلاف دیدگاه مشهور اصلت ماهیت، معتقد بود که حقیقت هستی، وجود است و ماهیت‌ها، مفاهیمی انتزاعی و ذهنی هستند که از وجود ناشی می‌شوند.
- **وحدت وجود در واجب‌الوجود:** او معتقد بود که وجود حقیقی و اصیل، تنها وجود واجب‌الوجود است و سایر موجودات، مظاهر و تجلیات آن وجود واحد هستند.
- **حرکت جوهری:** نظریه حرکت در جوهر، که بر اساس آن، نه تنها اعراض بلکه خود جوهر موجودات نیز در حال تغییر و تکامل است.
- **علم حضوری:** تأکید بر نقش شهود و علم حضوری در کسب معرفت، به ویژه معرفت الهی.

○ آثار مهم:

- **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (اسفار اربعه):** مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر فلسفی ملاصدرا که در آن به تفصیل به تبیین مبانی حکمت متعالیه پرداخته است.
- **الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة:** اثری دیگر در زمینه فلسفه و عرفان.
- **المبدأ و المعاد:** کتابی در زمینه مبدأشناسی و معادشناسی.
- **تفسیر القرآن الکریم:** تفسیری فلسفی و عرفانی بر قرآن کریم.



اگرچه مفهوم وحدت وجود در واجب‌الوجود به طور برجسته در آثار ملاصدرا مطرح شده است، اما ریشه‌های آن را می‌توان در اندیشه‌های فلاسفه پیشین، به ویژه ابن‌سینا (ابوعلی سینا) نیز مشاهده کرد.

- ابن‌سینا (۴۲۸-۳۷۰ هجری قمری): شیخ‌الرئیس، یکی از بزرگترین و پرنفوذترین فلاسفه و دانشمندان تاریخ اسلام و جهان است. او در زمینه‌های مختلفی از جمله فلسفه، منطق، پزشکی، ریاضیات و نجوم آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشته است.

○ نظریه‌های مهم:

- **تمایز بین وجود و ماهیت:** ابن‌سینا قائل به تمایز بین ماهیت و وجود در موجودات ممکن بود و معتقد بود که وجود بر ماهیت عارض می‌شود.
- **برهان امکان و وجوب:** او یکی از صورت‌های مشهور برهان امکان و وجوب را برای اثبات وجود خداوند مطرح کرد.
- **نظریه عقول عشره:** نظریه‌ای در مورد چگونگی صدور عالم از خداوند از طریق سلسله‌ای از عقول.

○ آثار مهم:

- **الشفاء:** دانشنامه جامع فلسفی و علمی.
- **القانون فی الطب:** مهم‌ترین اثر او در زمینه پزشکی که قرن‌ها در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد.
- **النجاة:** خلاصه کتاب شفا در زمینه فلسفه.
- **الاشارات و التنبيهات:** اثری مهم در زمینه منطق و فلسفه.

در حالی که ابن‌سینا به صراحت به وحدت ماهیت و وجود در واجب‌الوجود به معنای صدراپی آن نپرداخته است، اما تأکید او بر ضرورت وجود برای واجب‌الوجود و بی‌نیازی مطلق او، زمینه‌ساز طرح چنین دیدگاهی در مکاتب بعدی شده است.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۱: ماهیت و وجود واجب در خارج متحدند.**
 - **دلیل عدم انتخاب:** این گزینه اگرچه به نوعی به اتحاد ماهیت و وجود در واجب‌الوجود اشاره دارد، اما قید "در خارج" (فی الخارج) گمراه‌کننده است. در فلسفه اسلامی، به ویژه در حکمت متعالیه، اتحاد ماهیت و وجود در واجب‌الوجود به معنای عینیت و هویت ذاتی آن‌هاست، نه صرفاً اتحاد در عالم خارج. این گزینه ممکن است این تصور را ایجاد کند که ماهیت و وجود دو مفهوم جداگانه هستند که در خارج با یکدیگر متحد شده‌اند، در حالی که دیدگاه صحیح این است که در مورد واجب‌الوجود، ماهیتی غیر از وجود وجود ندارد تا نیازی به اتحاد خارجی باشد.

- **گزینه ۳: عوارض وجود واجب به نحو عروض مقولی هستند.**
 - **دلیل عدم انتخاب:** این گزینه به بحث در مورد عوارض وجود واجب می‌پردازد، که موضوعی متفاوت از رابطه بین ماهیت و وجود در ذات واجب‌الوجود است. عروض مقولی به معنای عروض صفات و کیفیات بر موضوع به گونه‌ای است که موضوع بدون آن صفات نیز می‌تواند وجود داشته باشد. در مورد واجب‌الوجود، صفات او عین ذات او هستند و نمی‌توان آن‌ها را به عنوان عوارض زائد بر وجود او در نظر گرفت. بنابراین، این گزینه ارتباط مستقیمی با معنای عبارت "واجب‌الوجود ماهیته انیته" ندارد.

- **گزینه ۴: واجب‌الوجود در وجود نیازمند حیثیت تعلیل نیست.**
 - **دلیل عدم انتخاب:** این گزینه بیانگر این حقیقت است که واجب‌الوجود برای موجود شدن به علت نیازمند نیست، زیرا وجود برای او ذاتی است. این مطلب صحیح است و از لوازم واجب‌الوجود بودن خداوند است. اما این گزینه به طور مستقیم به معنای عبارت "واجب‌الوجود ماهیته انیته" که بیانگر وحدت ماهیت و وجود در ذات اوست، اشاره نمی‌کند. در واقع، بی‌نیازی واجب‌الوجود از علت در وجود، ناشی از این است که وجود عین ذات اوست، اما خود این گزینه این معنا را به صراحت بیان نمی‌کند.

مطالب تخصصی:

- **واجب‌الوجود (Necessary Existent):** موجودی که وجود برای او ضروری و ذاتی است و عدم برای او محال است. در فلسفه اسلامی، این اصطلاح به خداوند متعال اطلاق می‌شود.
- **ممکن‌الوجود (Contingent Existent):** موجودی که وجود و عدم برای او یکسان است و برای موجود شدن نیازمند علت است. تمام موجودات عالم غیر از خداوند متعال، ممکن‌الوجود هستند.
- **ماهیت (Essence):** آن چیزی که در پاسخ به سؤال "چیست؟" در مورد یک شیء گفته می‌شود. به عبارت دیگر، ذات و چیستی یک شیء.
- **وجود (Existence):** تحقق و هستی یک شیء در عالم واقع.
- **انیت (Ipseity/Existence):** اصطلاحی که در فلسفه اسلامی برای اشاره به خود وجود و تحقق به کار می‌رود. در عبارت "واجب‌الوجود ماهیته انیته"، "انیته" به معنای وجود و هستی واجب‌الوجود است.



- **اصلت وجود: (Primacy of Existence)** دیدگاهی فلسفی که معتقد است حقیقت هستی، وجود است و ماهیت‌ها، مفاهیمی انتزاعی و ذهنی هستند که از وجود ناشی می‌شوند. این دیدگاه محور اصلی مکتب حکمت متعالیه است.
 - **اصلت ماهیت: (Primacy of Essence)** دیدگاهی فلسفی که معتقد است حقیقت هستی، ماهیت است و وجود، مفهومی عارضی بر ماهیت است. این دیدگاه در فلسفه مشاء طرفداران زیادی داشته است.
 - **وحدت وجود: (Unity of Existence)** دیدگاهی عرفانی و فلسفی که معتقد است حقیقت هستی، واحد و یگانه است و تمام موجودات، مظاهر و تجلیات آن حقیقت واحد هستند. در فلسفه صدرایی، وحدت وجود به معنای وحدت وجود در واجب‌الوجود است.
 - **بساطت: (Simplicity)** به معنای عدم ترکیب از اجزاء. واجب‌الوجود موجودی بسیط است و از هیچ گونه جزء ماهوی یا وجودی ترکیب نشده است.
 - **حیثیت تعلیل: (Causal Aspect)** جنبه علیت و وابستگی به علت. واجب‌الوجود در وجود خود نیازمند حیثیت تعلیل نیست، زیرا وجود عین ذات اوست.
 - **عروض مقولی: (Categorical Predication)** عروض صفات و کیفیات بر موضوع به گونه‌ای که موضوع بدون آن صفات نیز می‌تواند وجود داشته باشد.
 - **حکمت متعالیه: (Transcendent Wisdom)** مکتب فلسفی که توسط صدرالمتألهین شیرازی بنیانگذاری شد و بر اصلت وجود، وحدت وجود در واجب‌الوجود، حرکت جوهری و علم حضوری تأکید دارد.
- منابع فارسی سؤال:
- **الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة (اسفار اربعه) اثر صدرالمتألهین شیرازی:** به ویژه جلد اول و بخش‌های مربوط به واجب‌الوجود و اصلت وجود.
 - **شرح منظومه اثر حاج ملاهادی سبزواری:** این کتاب، شرحی جامع بر منظومه حکمت است که به مباحث مهم فلسفه اسلامی از جمله واجب‌الوجود می‌پردازد.
 - **بداية الحكمة و نهاية الحكمة اثر علامه سید محمدحسین طباطبائی:** این دو کتاب، از متون درسی مهم فلسفه اسلامی هستند که به طور مفصل به بحث در مورد واجب‌الوجود و صفات او پرداخته‌اند.
- گزینه ۴.

موضوع سؤال: مفهوم «امکان» در فلسفه اسلامی

منظور سؤال: تعیین دقیق معنای اصطلاحی «امکان» در چارچوب فلسفه اسلامی و تمایز آن از مفاهیم مشابه.

عنوان کلی مفهوم سؤال: تبیین مفهوم فلسفی امکان در حکمت اسلامی

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

در فلسفه اسلامی، به ویژه در مکتب مشاء و حکمت متعالیه، مفهوم «امکان» به «ماهیت» بازمی‌گردد. این بدان معناست که امکان، وصفی ذاتی برای ماهیت اشیاء است. ماهیت به خودی خود نه موجود است و نه معدوم، بلکه نسبت به وجود و عدم، بی‌طرف و ممکن‌الوجود است. به عبارت دیگر، تا زمانی که ماهیت به عرصه وجود قدم نگذاشته، در مرتبه ذات خود، صرفاً یک امکان است. این امکان، استعداد و قابلیت برای موجود شدن را در دل خود دارد.

این دیدگاه ریشه در تفکیک اساسی بین «ماهیت» و «وجود» در فلسفه اسلامی دارد. وجود، عارضی بر ماهیت است و ماهیت، ظرف و بستری است که وجود بر آن حمل می‌شود. امکان، پیش از تحقق وجود، در ذات ماهیت نهفته است.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه صحیح، یعنی «ماهیت»، به درستی مفهوم «امکان» را در فلسفه اسلامی تبیین می‌کند. برای درک عمیق‌تر این موضوع، لازم است به دقیق‌تر این مفهوم بپردازیم:

- **تجزیه و تحلیل گزینه صحیح (ماهیت):**

- **تعریف ماهیت:** ماهیت در فلسفه اسلامی، پاسخ به سؤال «چیستی» یک شیء است. به عنوان مثال، ماهیت انسان، «حیوان ناطق» است. ماهیت، جوهر و ذات اصلی یک شیء را تشکیل می‌دهد که آن را از سایر اشیاء متمایز می‌کند.
- **ارتباط ماهیت و امکان:** از منظر فلسفه اسلامی، ماهیت به خودی خود نه متصف به وجود است و نه متصف به عدم. به بیان دیگر، ماهیت در ذات خود، اقتضای هیچ‌یک از این دو را ندارد. این بی‌طرفی و عدم اقتضا نسبت به وجود و عدم، همان معنای «امکان» است. ماهیت، ممکن است موجود شود و ممکن است موجود نشود. این امکان، وصفی ذاتی و جدایی‌ناپذیر از ماهیت است.
- **نقش ماهیت در تحقق وجود:** هنگامی که علت تامه برای وجود یک ماهیت فراهم شود، آن ماهیت از عالم امکان به عالم وجود قدم می‌گذارد. اما تا پیش از آن، در مرتبه ذات خود، صرفاً یک امکان برای وجود یافتن بوده است.



• تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

- تفسیر: این دیدگاه در فلسفه اسلامی، به ویژه در آثار ابن‌سینا و پیروان او، جایگاه ویژه‌ای دارد. آنها با تفکیک دقیق بین ماهیت و وجود، توانستند تبیین منسجمی از مفهوم امکان ارائه دهند. بر اساس این دیدگاه، عالم، مملو از ماهیت‌هایی است که امکان وجود یافتن دارند و وجود، فیض و عطای واجب‌الوجود (خداوند) است که به این ماهیت‌ها تعلق می‌گیرد.
- نقد: برخی از فلاسفه، مانند صدرالمألهین شیرازی، نقدهایی بر این دیدگاه وارد کرده‌اند. صدرالمألهین با طرح اصالت وجود، معتقد است که اصالت از آن وجود است و ماهیت، امری اعتباری و ذهنی است. با این حال، حتی در این دیدگاه نیز، مفهوم امکان به نوعی با ماهیت مرتبط است، زیرا ماهیت، ظرف تعینات وجودی است و امکان، به نحوی در این تعینات لحاظ می‌شود.
- بررسی: دیدگاه رایج در فلسفه اسلامی، به ویژه در حوزه آموزش فلسفه، همچنان بر محوریت ماهیت در تبیین امکان استوار است. این دیدگاه، فهم دقیقی از رابطه بین ذات و هستی اشیاء ارائه می‌دهد.

توضیحات تکمیلی:

- **ابن سینا (Avicenna):** (حدود ۴۲۸-۳۷۰ هجری قمری) یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه و پزشکان جهان اسلام. او در کتاب‌های مهمی مانند الشفا (کتاب شفا)، القانون فی الطب (قانون در طب)، و النجاة (کتاب نجات)، به تفصیل به بحث درباره مفاهیم متفاوتی از جمله ماهیت، وجود، و امکان پرداخته است. ابن سینا با تأکید بر تمایز بین ماهیت و وجود، نقش مهمی در تبیین مفهوم امکان به عنوان وصفی ذاتی برای ماهیت ایفا کرده است. نظریه او در باب واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود از ارکان فلسفه مشاء اسلامی است.
- **سهروردی (Suhrawardi):** (۵۸۷-۵۴۹ هجری قمری) بنیان‌گذار مکتب اشراق در فلسفه اسلامی. او در آثار خود مانند حکمة الاشراق (حکمت اشراق) و التلویحات اللوحیه و العملیات الارشیه (التلویحات)، ضمن تأثیرپذیری از فلسفه مشاء، دیدگاه‌های نوینی در زمینه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مطرح کرده است. اگرچه تمرکز اصلی سهروردی بر نور و اشراق است، اما او نیز به مفهوم امکان در چارچوب فلسفه خود پرداخته است.
- **ملاصدرا (Mulla Sadra):** (۱۰۵۰-۹۷۹ هجری قمری) بنیان‌گذار حکمت متعالیه. او در اثر سترگ خود الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (حکمت متعالیه در سفرهای چهارگانه عقلی)، به نقد و بررسی دیدگاه‌های فلاسفه پیشین پرداخته و نظام فلسفی جامعی را ارائه کرده است. نظریه اصالت وجود ملاصدرا، اگرچه با دیدگاه اصالت ماهیت متفاوت است، اما مفهوم امکان همچنان در نظام فلسفی او جایگاه مهمی دارد و به نحوی با تعینات وجود مرتبط می‌شود.
- **دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:**
- **گزینه ۱: وجود (Existence):** وجود، تحقق و فعلیت یافتن ماهیت است. امکان، مرتبه‌ای مقدم بر وجود دارد. ماهیت، در ذات خود، ممکن‌الوجود است و وجود، عارضی است که بر آن حمل می‌شود. بنابراین، وجود نمی‌تواند معادل با امکان باشد، بلکه نتیجه تحقق امکان است.
- **گزینه ۲: موجود (Existent):** موجود، چیزی است که وجود یافته و از عالم امکان به عالم وجود آمده است. در حالی که امکان، وصفی برای ماهیت قبل از تحقق وجود است. هر موجودی قبلاً ممکن‌الوجود بوده است، اما هر ممکن‌الوجودی لزوماً موجود نیست. بنابراین، موجود نمی‌تواند تعریف جامعی برای امکان باشد.
- **گزینه ۳: سلب ضرورتین (The absence of both necessity and impossibility):** این گزینه، تعریف دقیق‌تری از «ممکن‌الوجود» (contingent being) ارائه می‌دهد، نه خود مفهوم «امکان» به طور مطلق. ممکن‌الوجود، موجودی است که وجود و عدم آن ضروری نیست، یعنی هم می‌تواند موجود شود و هم می‌تواند معدوم شود. این وصف، بیانگر نوعی از موجودات است، در حالی که «امکان» وصفی برای ماهیت است که زمینه ساز تحقق یا عدم تحقق آن موجود می‌شود. به عبارت دیگر، سلب ضرورتین، یکی از مصادیق مفهوم کلی‌تر «امکان» است، اما معادل با آن نیست.
- **مطالب تخصصی:**
- **امکان (Possibility):** در فلسفه اسلامی، به معنای عدم ضرورت وجود و عدم برای یک شیء یا ماهیت است. به عبارت دیگر، شیء ممکن، نه واجب‌الوجود است و نه ممتنع‌الوجود.
- **ماهیت (Essence/Quiddity):** پاسخ به سؤال «چیست؟» درباره یک شیء. ذات و جوهر اصلی یک شیء که آن را از سایر اشیاء متمایز می‌کند. در فلسفه اسلامی، ماهیت به خودی خود نه موجود است و نه معدوم، بلکه نسبت به وجود و عدم، بی‌طرف و ممکن‌الوجود است.
- **وجود (Existence/Being):** تحقق و فعلیت یافتن ماهیت. در فلسفه اسلامی، به ویژه در حکمت متعالیه، بحث اصالت وجود در مقابل اصالت ماهیت مطرح است.
- **ممکن‌الوجود (Contingent Being):** موجودی که وجود و عدم آن ضروری نیست و به علت خارج از ذات خود نیازمند است. تمام مخلوقات، ممکن‌الوجود هستند.
- **واجب‌الوجود (Necessary Being):** موجودی که وجود آن عین ذات اوست و عدم برای او محال است. در فلسفه اسلامی، واجب‌الوجود به خداوند متعال اطلاق می‌شود.



- **ممتنع‌الوجود (Impossible Being)** موجودی که وجود آن محال و غیرممکن است، مانند اجتماع نقیضین.
- **اصلات ماهیت: (Primacy of Essence)** دیدگاهی در فلسفه اسلامی که معتقد است اصلات و واقعیت از آن ماهیت است و وجود، امری اعتباری و ذهنی است که بر ماهیت عارض می‌شود. این دیدگاه بیشتر به فلاسفه مکتب مشاء، به ویژه ابن‌سینا، نسبت داده می‌شود.
- **اصلات وجود: (Primacy of Existence)** دیدگاهی در فلسفه اسلامی که معتقد است اصلات و واقعیت از آن وجود است و ماهیت، امری اعتباری و ذهنی است که از حدود وجود انتزاع می‌شود. این دیدگاه از مبانی اصلی حکمت متعالیه صدرالمآلهین شیرازی است.
- **سلب ضرورتین: (Negation of Both Necessities)** اصطلاحی که برای تعریف ممکن‌الوجود به کار می‌رود و به معنای آن است که وجود و عدم آن شیء، هیچ‌کدام ضروری نیستند.

منابع فارسی طراحی سؤال:

۱. **آموزش فلسفه** (جلد اول و دوم) اثر محمدتقی مصباح یزدی. این کتاب از منابع اصلی درسی فلسفه اسلامی در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ایران است و به تفصیل به مباحث هستی‌شناسی، از جمله مفهوم امکان، ماهیت و وجود پرداخته است.
۲. **شرح منظومه** (بخش اول: منطق و حکمت) اثر ملاهادی سبزواری با حواشی اساتید مختلف. این کتاب نیز از متون مهم درسی فلسفه اسلامی است و به تبیین دقیق مفاهیم فلسفی می‌پردازد.
۳. **بداية الحکمة و نهایة الحکمة** اثر علامه سید محمدحسین طباطبایی. این دو کتاب از متون آموزشی سطح بالای فلسفه اسلامی هستند که به صورت خلاصه و در عین حال عمیق به مباحث مختلف فلسفی می‌پردازند.

۴. گزینه ۱)

- **موضوع سؤال:** رابطه بین بالقوه و بالفعل در فلسفه اسلامی.
- **منظور سؤال:** سنجش درک عمیق از نحوه تبیین رابطه میان مفهوم بالقوه و بالفعل در چارچوب فلسفه اسلامی و تمایز آن از سایر مقولات هستی‌شناختی نظیر نوع، جنس و ماهیت.
- **عنوان کلی برای مفهوم سؤال:** تحلیل هستی‌شناختی رابطه بالقوه و بالفعل در فلسفه اسلامی.

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

در فلسفه اسلامی، به ویژه در سنت مشائی که از ارسطو تأثیر پذیرفته است، مفهوم بالقوه و بالفعل از مفاهیم بنیادین در تبیین حرکت، تغییر و تحقق وجودی اشیاء به شمار می‌رود. گزینه ۱، یعنی "رابطه دو وجود"، به این دلیل صحیح است که هم حالت بالقوه و هم حالت بالفعل، هر دو به نحوی از انحاء، دال بر وجود و هستی هستند. شیء بالقوه، دارای امکان وجودی برای تحقق یک صفت یا حالت است، در حالی که شیء بالفعل، آن صفت یا حالت را به طور محقق و موجود داراست. بنابراین، رابطه میان این دو حالت، در نهایت، رابطه‌ای میان دو مرتبه یا وضعیت از وجود است. این دیدگاه با تأکید فلسفه اسلامی بر اصلات وجود و تقدم آن بر ماهیت سازگار است. به عبارت دیگر، قبل از اینکه بپرسیم ماهیت بالقوه یا بالفعل چیست، باید بپذیریم که هر دو در ساحت وجود تحقق دارند، هرچند به صورت متفاوت.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه "رابطه دو وجود" در تبیین نسبت میان بالقوه و بالفعل در فلسفه اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این انتخاب مبتنی بر نگرش هستی‌شناختی خاصی است که در آن، وجود به عنوان اصلی‌ترین و بنیادین‌ترین مفهوم فلسفی در نظر گرفته می‌شود. هنگامی که از چیزی به عنوان بالقوه سخن می‌گوییم، منظور این است که آن چیز دارای امکان و استعداد برای تحقق یافتن به صورت خاصی است. این امکان و استعداد، خود، نوعی از وجود را در بر دارد، هرچند وجودی است که هنوز به فعلیت کامل نرسیده است. به همین ترتیب، هنگامی که از چیزی به عنوان بالفعل یاد می‌کنیم، منظور این است که آن چیز، آن امکان و استعداد را به طور کامل و محقق داراست و وجود آن به فعلیت رسیده است. بنابراین، رابطه میان بالقوه و بالفعل، رابطه‌ای میان دو وضعیت یا مرتبه از وجود است: وجودی که در حالت امکان و استعداد است (بالقوه) و وجودی که آن امکان و استعداد در آن تحقق یافته است (بالفعل). این دیدگاه، به خوبی می‌تواند تحول و تغییرات موجودات را تبیین کند. برای مثال، یک دانه بالقوه یک درخت است؛ یعنی دارای امکان و استعداد وجودی برای تبدیل شدن به یک درخت است. هنگامی که این دانه رشد می‌کند و به یک درخت تبدیل می‌شود، آن وجود بالقوه به وجود بالفعل تبدیل می‌گردد. در این فرایند، وجود از حالت بالقوه به حالت بالفعل منتقل می‌شود.

این تفسیر با آموزه‌های اصلی فلسفه اسلامی، به ویژه تأکید بر وحدت وجود (در برخی مکاتب) و اصلات وجود (در مکتب مشاء و حکمت متعالیه) همخوانی دارد. در این دیدگاه، همه موجودات، مراتب و تجلیات مختلف یک حقیقت واحد وجود هستند و حرکت از بالقوه به بالفعل، جلوه‌ای از تحقق و کمال این وجود در مراتب مختلف آن است.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه "رابطه دو وجود" را می‌توان از جنبه‌های مختلف تجزیه و تحلیل کرد:

- **هستی‌شناختی:** این گزینه بر مبنای دیدگاه هستی‌شناختی است که وجود را محور اصلی تحلیل قرار می‌دهد. بالقوه و بالفعل به عنوان دو وضعیت از وجود در نظر گرفته می‌شوند.



- **پویایی:** این رابطه نشان‌دهنده پویایی و تحول در عالم هستی است. موجودات از حالت امکان و استعداد (بالقوه) به سوی تحقق و فعلیت (بالفعل) در حرکت‌اند.
- **مراتب وجود:** می‌توان این رابطه را در چارچوب مراتب وجود نیز تبیین کرد. وجود بالقوه، مرتبه‌ای نازل‌تر از وجود بالفعل است و حرکت به سوی فعلیت، نوعی ارتقاء در مراتب وجود محسوب می‌شود.
- **علت و معلول:** در بسیاری از موارد، وجود بالقوه به عنوان علت مادی و وجود بالفعل به عنوان معلول یا غایت در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، ماده اولیه بالقوه صورت را در خود دارد و صورت، فعلیت آن ماده است.
- **تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:**
- **تفسیر:** این گزینه، رابطه میان بالقوه و بالفعل را به عنوان رابطه‌ای در درون ساحت وجود تفسیر می‌کند. هر دو مفهوم، به نحوی از انحاء، بیانگر وجود هستند، با این تفاوت که یکی بیانگر امکان و دیگری بیانگر تحقق آن امکان است.
- **نقد:** ممکن است برخی این دیدگاه را مورد نقد قرار دهند و استدلال کنند که بالقوه و بالفعل، بیشتر به صفات و حالات موجودات مربوط می‌شوند تا به خود وجود. با این حال، مدافعان این دیدگاه پاسخ می‌دهند که صفات و حالات نیز در نهایت، تعینات و مظاهر وجود هستند و نمی‌توان آن‌ها را به طور کامل از وجود جدا کرد.
- **بررسی:** این دیدگاه، از انسجام درونی برخوردار است و با بسیاری از اصول و مبانی فلسفه اسلامی سازگاری دارد. تبیین حرکت، تغییر و تحقق در عالم هستی از طریق این رابطه، یکی از کارکردهای مهم آن است.
- **توضیحات تکمیلی:**
- **ارسطو (Aristotle) (۳۲۲-۳۸۴ قبل از میلاد)** ارسطو برای تبیین حرکت و تغییر در جهان، مفهوم قوه (dynamis) و فعل (energeia) را مطرح کرد. قوه به معنای امکان و استعداد برای چیزی بودن یا انجام کاری است، در حالی که فعل به معنای تحقق و فعلیت یافتن آن امکان و استعداد است. ارسطو این مفاهیم را در آثار مهم خود مانند "فیزیک"، "متافیزیک" و "اخلاق نیکوماخوسی" به کار برده است. نظریه او در مورد چهار علت (مادی، صوری، فاعلی و غایی) نیز با مفهوم قوه و فعل مرتبط است. برای مثال، ماده اولیه بالقوه می‌تواند به صورتهای مختلف درآید و صورت، فعلیت آن ماده است.
- **ابن سینا (Avicenna) (۹۸۰-۱۰۳۷ میلادی)** ابن سینا، فیلسوف و پزشک برجسته ایرانی، تأثیر عمیقی بر فلسفه اسلامی و غربی گذاشت. او در کتاب مشهور خود، "الشفاء"، به تفصیل به بحث درباره مفهوم قوه و فعل پرداخته است. ابن سینا با تأکید بر اصالت وجود، این مفاهیم را در چارچوب هستی‌شناسی خود تبیین کرد. او معتقد بود که وجود، امری اصیل و مقدم بر ماهیت است و قوه و فعل، دو حالت یا مرتبه از وجود را نشان می‌دهند. ابن سینا همچنین از این مفاهیم برای تبیین حرکت جوهری و عرضی و نیز رابطه میان واجب‌الوجود (خداوند) و ممکن‌الوجودات استفاده کرد.
- **ابن رشد (Averroes) (۱۱۲۶-۱۱۹۸ میلادی)** ابن رشد، فیلسوف و قاضی مسلمان اندلسی، به دلیل شرح‌های مفصل و دقیق خود بر آثار ارسطو شهرت دارد. او نیز به بحث درباره مفهوم قوه و فعل پرداخته و تلاش کرده است تا دیدگاه‌های ارسطو را به طور دقیق تبیین و دفاع کند. ابن رشد در آثار خود، به ویژه در "تهافت التهافت" (ردأ بر غزالی)، به اهمیت این مفاهیم در فهم جهان طبیعی و متافیزیک ارسطویی تأکید کرده است.
- **گزینه‌های دیگر سؤال نیز به مفاهیم مهمی در فلسفه اسلامی اشاره دارند:**
- **رابطه دو نوع: نوع (species)** در منطق و فلسفه، بیانگر دسته‌ای از موجودات است که در صفات اساسی مشترک هستند. رابطه بالقوه و بالفعل، اگرچه می‌تواند در مورد انواع مختلف موجودات صدق کند (مثلاً یک تخم مرغ بالقوه یک جوجه است که از نوع مرغ است)، اما ذاتاً رابطه‌ای میان دو نوع نیست، بلکه رابطه‌ای در درون وجود یک شیء در مراحل مختلف آن است.
- **رابطه دو جنس: جنس (genus)** مقوله‌ای کلی‌تر از نوع است و شامل انواع مختلفی می‌شود که در صفات عام‌تر مشترک هستند. همانند نوع، رابطه بالقوه و بالفعل، رابطه‌ای میان دو جنس نیست، بلکه رابطه‌ای در مورد یک فرد یا یک نوع خاص است که از حالت امکان به حالت فعلیت می‌رسد.
- **رابطه دو ماهیت: ماهیت (essence/quiddity)** در فلسفه، پاسخ به سؤال "چیستی" یک شیء است. در حالی که بالقوه و بالفعل می‌توانند به ماهیت یک شیء نیز مربوط شوند (مثلاً ماهیت بالقوه یک درخت در دانه وجود دارد)، اما رابطه اساسی میان این دو، در سطح وجود رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، قبل از تحقق ماهیت بالفعل، وجود بالقوه آن باید مفروض باشد.
- **دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:**
- **گزینه ۲: رابطه دو نوع:** این گزینه نادرست است زیرا رابطه بالقوه و بالفعل، رابطه‌ای میان دو دسته یا نوع متفاوت از موجودات نیست، بلکه رابطه‌ای است که در درون یک موجود واحد یا یک نوع خاص در مراحل مختلف وجودی آن رخ می‌دهد. برای مثال، یک دانه بالقوه یک درخت از همان نوع است (گیاه)، فقط در مرحله‌ای متفاوت از تحقق وجودی.



۲۱. کدام گزاره‌ها با دو بار عکس مستوی گرفتن، به خودشان برمی‌گردند؟

- (۱) موجبه کلیه و موجبه جزئیه
(۲) موجبه کلیه و سالبه کلیه
(۳) موجبه جزئیه و سالبه جزئیه
(۴) موجبه جزئیه و سالبه کلیه

۲۲. عکس نقیض موافق، با دو بار کاربرد، کدام گزاره‌ها را به خودشان برمی‌گرداند؟

- (۱) موجبه کلیه و سالبه کلیه
(۲) سالبه کلیه و سالبه جزئیه
(۳) موجبه کلیه و سالبه جزئیه
(۴) موجبه جزئیه و سالبه جزئیه

۲۳. کدام حکم صحیح است؟

- (۱) هر رابطه انعکاسی متقارن است.
(۲) هر رابطه متقارن انعکاسی است.
(۳) هر رابطه نانعکاسی نامتقارن است.
(۴) هر رابطه نامتقارن نانعکاسی است.

۲۴. فرمولی که از تعدادی ادات دوشروطی و متغیرهای گزاره‌ای ساخته شده باشد، کدام حکم را دارد؟

- (۱) راستگو یا متناقض
(۲) راستگو یا ممکن‌الصدق
(۳) ممکن‌الصدق یا متناقض
(۴) هر سه حالت می‌تواند رخ دهد.

۲۵. جدول ارزش عملگر به صورت زیر است. کدام حکم منطقاً صادق است؟

p	p
۱	۰
۰	۰

$$(1) \quad *p \leftrightarrow **p$$

$$(2) \quad \sim *p \leftrightarrow **p$$

$$(3) \quad *p \leftrightarrow \sim * \sim p$$

$$(4) \quad \sim *p \leftrightarrow * \sim p$$

۲۶. حکم AB به چه معنا است؟

- (۱) A از B مستقل است.
(۲) B از A مستقل است.
(۳) A از $\sim B$ مستقل است.
(۴) B از $\sim A$ مستقل است.

۲۷. فرمول $((A \rightarrow B) \rightarrow C) \rightarrow D$ ، کدام را نتیجه می‌دهد؟

- (۱) $A \rightarrow B$ (۲) $B \rightarrow C$ (۳) $C \rightarrow D$ (۴) $D \rightarrow A$

۲۸. در فرض وجود گربه و موش، از چهار گزاره زیر، کدام یک منطقاً مستلزم دیگری است؟

- الف: هر گربه از هر موش بزرگ‌تر است.
ب: هیچ موش از هیچ گربه بزرگ‌تر نیست.
ج: هیچ گربه از هیچ موش بزرگ‌تر نیست.
د: هیچ گربه‌ای نیست که از همه موش‌ها بزرگ‌تر باشد.
(۱) «ج» مستلزم «د» است.
(۲) «ج» مستلزم «الف» است.
(۳) «د» مستلزم «الف» است.
(۴) «ب» مستلزم «د» است.

۲۹. کدام فرمول قضیه نیست؟

- (۱) $\forall x \forall y Fxy \supset \exists y \exists x Fxy$
(۲) $\exists x \forall y (x \neq y) \supset \forall y \exists y Fzy$
(۳) $\forall x \forall y (x = y) \supset \exists y \forall y (z = y)$
(۴) $\forall x \exists y (x = y) \supset \exists z \exists y (z \neq y)$

۳۰. اگر $\forall x \sim Fx$ و $\exists y (Gy \supset Fy)$ کدام گزینه صادق است؟

- (۱) $\forall x \exists y (\sim Fx \equiv Gy)$
(۲) $\exists x \forall y (Fx \wedge Gy)$
(۳) $\forall x \exists y (Fx \supset \sim Gy)$
(۴) $\forall y \exists x (Fx \equiv Gy)$

عنوان: گزاره‌های منطقی بازگشت‌پذیر پس از دو بار عکس مستوی

شرح منظور و موضوع سوال:

سوال مطرح شده در پی شناسایی آن دسته از گزاره‌های منطقی است که پس از انجام دو مرتبه عمل "عکس مستوی (Conversion)" بر روی آن‌ها، مجدداً به حالت اولیه خود بازمی‌گردند. منظور از "عکس مستوی" در منطق، جابه‌جایی موضوع و محمول یک گزاره با حفظ کیفیت (ایجابی یا سلبی) آن است. هدف اصلی سوال، سنجش درک مخاطب از قواعد و نتایج اعمال عکس مستوی بر انواع مختلف گزاره‌های حملی (Categorical Propositions) می‌باشد.

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه مناسب:

گزینه ۴، یعنی "موجبه جزئیه و سالبه کلیه"، گزینه‌ی صحیح است. دلیل این امر بر اساس اصول منطق سنتی و منابع معتبر علمی فلسفه (مبحث منطق) به شرح زیر است:

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

• **موجبه جزئیه (Particular Affirmative Proposition - I):** گزاره موجبه جزئیه به صورت "بعضی الف، ب است" بیان می‌شود. بر اساس قواعد منطق، عکس مستوی موجبه جزئیه نیز یک گزاره موجبه جزئیه است که موضوع و محمول آن جابه‌جا شده‌اند: "بعضی ب، الف است". حال اگر یک بار دیگر عکس مستوی بر این گزاره اعمال شود، مجدداً به گزاره اولیه "بعضی الف، ب است" بازمی‌گردیم. به عبارت دیگر:

- گزاره اولیه: بعضی الف، ب است.
- عکس مستوی اول: بعضی ب، الف است.
- عکس مستوی دوم: بعضی الف، ب است.

• **سالبه کلیه (Universal Negative Proposition - E):** گزاره سالبه کلیه به صورت "هیچ الف، ب نیست" بیان می‌شود. بر اساس قواعد منطق، عکس مستوی سالبه کلیه نیز یک گزاره سالبه کلیه است که موضوع و محمول آن جابه‌جا شده‌اند: "هیچ ب، الف نیست". اگر بار دیگر عکس مستوی بر این گزاره اعمال شود، مجدداً به گزاره اولیه "هیچ الف، ب نیست" بازمی‌گردیم. به عبارت دیگر:

- گزاره اولیه: هیچ الف، ب نیست.
- عکس مستوی اول: هیچ ب، الف نیست.
- عکس مستوی دوم: هیچ الف، ب نیست.

بنابراین، هم گزاره موجبه جزئیه و هم گزاره سالبه کلیه پس از دو بار اعمال عکس مستوی به حالت اولیه خود بازمی‌گردند.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه صحیح (موجبه جزئیه و سالبه کلیه) از دو نوع گزاره منطقی تشکیل شده است که هر کدام به طور مستقل پس از دو بار عکس مستوی گرفتن، عیناً به گزاره اولیه تبدیل می‌شوند. این ویژگی ناشی از ساختار منطقی این دو نوع گزاره و قواعد تعریف شده برای عمل عکس مستوی در منطق ارسطویی است. در گزاره موجبه جزئیه، رابطه بین موضوع و محمول به صورت شمول جزئی است و جابه‌جایی آن‌ها این رابطه را حفظ می‌کند. در گزاره سالبه کلیه، رابطه بین موضوع و محمول به صورت عدم شمول کلی است و جابه‌جایی آن‌ها نیز این رابطه را دست‌نخورده باقی می‌گذارد.

تفسیر گزینه صحیح:

این گزاره‌ها از منظر منطقی، رفتاری چرخه‌ای در قبال عمل عکس مستوی دارند. این بدان معناست که با انجام یک عمل مشخص (عکس مستوی)، به یک وضعیت میانی می‌رسیم و با تکرار همان عمل، به وضعیت اولیه بازمی‌گردیم. این ویژگی در تحلیل استدلال‌های منطقی و بررسی روابط بین مفاهیم می‌تواند حائز اهمیت باشد. برای مثال، اگر استدلالی بر پایه عکس مستوی یک گزاره سالبه کلیه بنا شده باشد، می‌توان با اطمینان گفت که عکس مستوی گزاره حاصل نیز معادل گزاره اولیه خواهد بود. این پایداری در ساختار منطقی این گزاره‌ها، آن‌ها را در تحلیل‌های منطقی قابل اعتماد می‌سازد.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

• **گزینه ۱) موجبه کلیه و موجبه جزئیه:**

- **موجبه کلیه (Universal Affirmative Proposition - A):** گزاره موجبه کلیه به صورت "هر الف، ب است" بیان می‌شود. عکس مستوی آن یک گزاره موجبه جزئیه است: "بعضی ب، الف است". اگر بار دیگر عکس مستوی بگیریم، به "بعضی الف، ب است" می‌رسیم که با گزاره اولیه "هر الف، ب است" متفاوت است. بنابراین، موجبه کلیه پس از دو بار عکس مستوی به حالت اولیه خود بازمی‌گردد.

- **موجبه جزئیه (I):** همان‌طور که در تحلیل گزینه صحیح گفته شد، موجبه جزئیه پس از دو بار عکس مستوی به حالت اولیه خود بازمی‌گردد. اما از آنجا که موجبه کلیه این ویژگی را ندارد، کل این گزینه نادرست است.



• گزینه ۲) **موجبه کلیه و سالبه کلیه:**

- **موجبه کلیه (A):** همان طور که در بالا توضیح داده شد، **موجبه کلیه** پس از دو بار عکس مستوی به حالت اولیه خود بازمی گردد.
- **سالبه کلیه (E):** همان طور که در تحلیل گزینه صحیح گفته شد، **سالبه کلیه** پس از دو بار عکس مستوی به حالت اولیه خود بازمی گردد. اما از آنجا که **موجبه کلیه** این ویژگی را ندارد، کل این گزینه نادرست است.

• گزینه ۳) **موجبه جزئیه و سالبه جزئیه:**

- **موجبه جزئیه (I):** همان طور که در تحلیل گزینه صحیح گفته شد، **موجبه جزئیه** پس از دو بار عکس مستوی به حالت اولیه خود بازمی گردد.
- **سالبه جزئیه (Particular Negative Proposition - O):** گزاره سالبه جزئیه به صورت "بعضی الف، ب نیست" بیان می شود. بر اساس قواعد منطق سنتی، **سالبه جزئیه** عکس مستوی ندارد. به عبارت دیگر، از "بعضی الف، ب نیست" نمی توان نتیجه منطقی معتبری درباره رابطه بین ب و الف از طریق عکس مستوی گرفت. بنابراین، **سالبه جزئیه** پس از یک بار عکس مستوی (به دلیل عدم وجود عکس مستوی معتبر) به حالت اولیه خود بازمی گردد. در نتیجه، این گزینه نیز نادرست است.

توضیحات تخصصی:

- **گزاره حملی (Categorical Proposition):** گزاره ای است که رابطه بین دو مفهوم (موضوع و محمول) را به صورت ایجابی یا سلبی و کلی یا جزئی بیان می کند. چهار نوع اصلی گزاره حملی عبارتند از:

- **موجبه کلیه (Universal Affirmative - A):** هر S، P است. - (All S are P.) "بیان می کند که تمام اعضای مجموعه موضوع (S) در مجموعه محمول (P) قرار دارند.
- **سالبه کلیه (Universal Negative - E):** هیچ S، P نیست. - (No S are P.) "بیان می کند که هیچ عضوی از مجموعه موضوع (S) در مجموعه محمول (P) قرار ندارد.
- **موجبه جزئیه (Particular Affirmative - I):** بعضی S، P است. - (Some S are P.) "بیان می کند که حداقل یک عضو از مجموعه موضوع (S) در مجموعه محمول (P) قرار دارد.
- **سالبه جزئیه (Particular Negative - O):** بعضی S، P نیست. - (Some S are not P.) "بیان می کند که حداقل یک عضو از مجموعه موضوع (S) در مجموعه محمول (P) قرار ندارد.

- **عکس مستوی (Conversion):** یک استنتاج مباشر (Immediate Inference) است که در آن موضوع و محمول یک گزاره حملی با حفظ کیفیت (ایجابی یا سلبی) آن جابه جا می شوند. قواعد عکس مستوی به شرح زیر است:

- عکس مستوی **موجبه کلیه (A)** یک **موجبه جزئیه (I)** است. (All S are P → Some P are S)
- عکس مستوی **سالبه کلیه (E)** یک **سالبه کلیه (E)** است. (No S are P → No P are S)
- عکس مستوی **موجبه جزئیه (I)** یک **موجبه جزئیه (I)** است. (Some S are P → Some P are S)
- **سالبه جزئیه (O)** عکس مستوی معتبر ندارد. (Some S are not P → No valid inference about the relationship between P and S through simple conversion)

- **بازگشت به حالت اولیه:** در این سوال، منظور از بازگشت به حالت اولیه این است که پس از انجام دو بار عمل عکس مستوی بر روی یک گزاره، گزاره حاصل دقیقاً همان گزاره اولیه باشد.

۲۲. گزینه ۳)

موضوع و منظور سؤال: موضوع این سؤال، بررسی تأثیر دو بار اعمال قاعده عکس نقیض موافق بر انواع مختلف گزاره های حملی (قضایا) در منطق است. منظور سؤال، تشخیص آن دسته از گزاره هایی است که پس از دو بار اعمال این قاعده، به شکل و محتوای اولیه خود بازمی گردند.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: بازگشت گزاره ها به حالت اولیه پس از دو بار اعمال عکس نقیض موافق

دلایل تخصصی و علمی گزینه صحیح:

بر اساس اصول منطق سنتی (ارسطویی)، قاعده عکس نقیض موافق (Affirmative Contraposition) برای گزاره های **موجبه کلیه** و **سالبه جزئیه** تعریف شده است.

- **موجبه کلیه (Universal Affirmative):** گزاره ای به صورت «هر الف ب است». (All S are P) عکس نقیض موافق آن به صورت «هر غیر ب غیر الف است» (All non-P are non-S) درمی آید. اگر این قاعده را یک بار دیگر بر گزاره «هر غیر ب غیر الف است» اعمال کنیم، به گزاره «هر غیر (غیر الف) غیر (غیر ب) است» (All non-(non-S) are non-(non-P)) می رسیم که منطقاً معادل با گزاره اولیه «هر الف ب است» (All S are P) می باشد.

- **سالبه جزئیه (Particular Negative):** گزاره ای به صورت «بعضی الف ب نیست». (Some S are not P) عکس نقیض موافق آن به صورت «بعضی غیر ب غیر الف نیست» (Some non-P are not non-S) درمی آید. اگر این قاعده را یک بار دیگر بر گزاره «بعضی غیر ب غیر الف نیست» اعمال کنیم، به گزاره «بعضی غیر ب غیر الف نیست» می رسیم که معادل با گزاره اولیه «بعضی غیر ب غیر الف نیست» می باشد.



۳۱. کدام فیلسوف، با قول به غایت در طبیعت مخالف است؟
 (۱) آناکساگوراس (۲) ارسطو (۳) اسپینوزا (۴) لایبنیتس
۳۲. ویژگی بارز رویکرد فکری فوکو در دوره دوم فکری‌اش کدام است؟
 (۱) تبارشناسی (۲) پدیدارشناسی (۳) دیرینه‌شناسی (۴) ساختارگرایی
۳۳. بنیادی‌ترین خصلت «دازاین» در هایدگر، کدام مورد است؟
 (۱) بودن با دیگران (۲) پروا داشتن (۳) سقوط داشتن (۴) در جهان بودن
۳۴. اصطلاحات «ریزوم»، «استعاره»، «ذهن شیشه‌ای»، «دازاین» و «شبکه باورها»، به ترتیب، به کدام فیلسوفان مربوط می‌شود؟
 (۱) دلوز - ریکور - رورتی - هایدگر - کواین (۲) دلوز - فوکو - رورتی - هایدگر - کواین
 (۳) ریکور - فوکو - رورتی - کواین - هایدگر (۴) کواین - رورتی - فوکو - هایدگر - دلوز
۳۵. در پدیدارشناسی هوسرل، کدام مفهوم بیانگر «کنار گذاشتن فعلیت و تاریخ اشیا» است؟
 (۱) اپوخه (۲) تقویم (۳) قصدیت (۴) تقلیل ایدتیک
۳۶. کدام مورد با آموزه‌های مطرح در رساله پارمنیدس افلاطون ناسازگار است؟
 (۱) نظریه مُثُل را باید کنار گذاشت.
 (۲) بیان رابطه مُثُل با اشیای ملموس دشوار است.
 (۳) نمی‌توان گفت که مُثُل در واقع فقط اندیشه‌هایی در ذهن ما هستند.
 (۴) اگر مُثُل را کنار بگذاریم، امکان سخن گفتن و پژوهش را منتفی خواهیم کرد.
۳۷. کدام پوزیتویست منطقی معتقد است که می‌توان فلسفه را به یک علم فیزیکیالیستی یگانه منحل کرد؟
 (۱) موریس شلیک (۲) آتو نویرات (۳) رودلف کارناب (۴) هانس هان
۳۸. کدام مورد، جزو اندیشه‌های جان لاک نیست؟
 (۱) نمی‌توان دانست که موجودات مادی محض می‌اندیشند یا نه.
 (۲) تجرد جوهر نفسانی و بقای نفس قابل اثبات دقیق عقلی است.
 (۳) تصور مرکب ما از خدا و نفوس، از راه مراقبه (تأمل) به دست می‌آید.
 (۴) جوهر ادراک نمی‌شود، بلکه به منزله موضوع اعراض استنباط می‌شود.
۳۹. جرج بارکلی در رساله «نظریه جدید رؤیت»، تصورات کدام حس را بازنما می‌داند؟
 (۱) بینایی (۲) شنوایی (۳) ذائقه (۴) لامسه
۴۰. دیوید هیوم، کدام نظر جرج بارکلی را بزرگ‌ترین و ارزشمندترین کشفیات اخیر می‌داند؟
 (۱) زبان بصری الهی (۲) نفی وجود جسم
 (۳) نفی تصورات کلی مجرد (۴) نسبیت میان وجود و ادراک

موضوع سؤال: بررسی دیدگاه فیلسوفان غربی پیرامون مفهوم غایت در طبیعت.

منظور سؤال: تعیین فیلسوفی که با اعتقاد به وجود هدف یا غایت ذاتی در طبیعت مخالف بوده است.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: مخالفت با غایت‌انگاری در طبیعت

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح (اسپینوزا):

باروخ اسپینوزا (Baruch Spinoza)، فیلسوف برجسته قرن هفدهم میلادی، به طور قاطع با مفهوم غایت‌انگاری (Teleology) در طبیعت مخالف بود. فلسفه او مبتنی بر یک نظام یکتاانگاره (Monism) است که در آن تنها یک جوهر (Substance) وجود دارد که همان خدا یا طبیعت (Deus sive Natura) است. از دیدگاه اسپینوزا، تمام رویدادها در طبیعت بر اساس ضرورت و قوانین جبری حاکم بر این جوهر واحد رخ می‌دهند و هیچ‌گونه هدف، قصد یا غایت از پیش تعیین‌شده‌ای در کار نیست.

اسپینوزا در اثر مهم خود، "اخلاق" (Ethics)، به تفصیل به نقد غایت‌انگاری می‌پردازد. او استدلال می‌کند که اعتقاد به غایت در طبیعت ناشی از جهل انسان نسبت به علل واقعی رویدادها و تمایل او به فراقنی اهداف و مقاصد خود بر جهان است. به نظر اسپینوزا، انسان‌ها اغلب تصور می‌کنند که طبیعت بر اساس اهداف آن‌ها عمل می‌کند، زیرا آن‌ها از علل پیچیده و درونی رویدادهای طبیعی آگاه نیستند. این تصور منجر به خرافات و برداشت‌های نادرست از جهان می‌شود.

اسپینوزا معتقد بود که تمام پدیده‌های طبیعی را می‌توان بر اساس علل کارآمد (Efficient Causes) تبیین کرد و نیازی به توسل به علل غایی (Final Causes) نیست. او استدلال می‌کند که نسبت دادن هدف به طبیعت، محدود کردن قدرت و آزادی جوهر واحد (خدا/طبیعت) است، زیرا اگر طبیعت برای رسیدن به اهداف خاصی عمل کند، در آن صورت تحت تأثیر عوامل خارجی قرار می‌گیرد. در حالی که از نظر اسپینوزا، جوهر، علت خود (Causa Sui) است و کاملاً خودبسنده و مستقل عمل می‌کند.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

اسپینوزا در فلسفه خود، یک نظام جامع و منسجم ارائه می‌دهد که در آن مفهوم غایت جایگاهی ندارد. او با رد دوگانه‌انگاری دکارتی (Descartes) و با تأکید بر وحدت وجود، تمام هستی را تجلیات یا حالات (Modes) جوهر واحد می‌داند. این جوهر، که همانا خدا یا طبیعت است، دارای دو صفت اصلی اندیشه (Thought) و امتداد (Extension) است و صفات بی‌نهایت دیگری نیز دارد که برای ما ناشناخته هستند. از منظر اسپینوزا، تمام رویدادها و پدیده‌ها در جهان، از جمله اعمال انسان‌ها، بر اساس قوانین ضروری و جبری طبیعت رخ می‌دهند. این قوانین، که همان قوانین منطقی و ریاضی حاکم بر جوهر هستند، هیچ‌گونه استثنا یا تغییری نمی‌پذیرند. بنابراین، هر آنچه رخ می‌دهد، ضرورتاً باید رخ دهد و هیچ‌گونه امکان دیگری وجود ندارد.

در چنین نظام جبری، جایی برای مفهوم غایت یا هدف از پیش تعیین‌شده باقی نمی‌ماند. اگر هر رویدادی به طور ضروری و بر اساس علل پیشین تعیین شده باشد، در آن صورت نمی‌توان گفت که طبیعت یا هر یک از اجزای آن برای رسیدن به هدف خاصی تلاش می‌کنند. به عبارت دیگر، طبیعت کورکورانه عمل نمی‌کند، بلکه بر اساس قوانین ذاتی خود به طور ضروری عمل می‌کند.

اسپینوزا انتقادات شدیدی به کسانی وارد می‌کند که سعی می‌کنند با نسبت دادن اهداف به طبیعت، پدیده‌های طبیعی را تبیین کنند. او معتقد است که این افراد در واقع جهل خود را نسبت به علل واقعی پنهان می‌کنند و به جای تبیین علمی، به داستان‌سرایی و تخیل متوسل می‌شوند.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح (اسپینوزا):

دیدگاه اسپینوزا در مورد عدم وجود غایت در طبیعت، پیامدهای عمیقی برای فهم ما از جهان و جایگاه انسان در آن دارد. با رد غایت‌انگاری، اسپینوزا تأکید می‌کند که طبیعت هیچ‌گونه اولویت یا ارزشی برای هیچ‌یک از پدیده‌های خود قائل نیست. انسان نیز به عنوان یکی از حالات جوهر، تابع همان قوانین جبری است که بر سایر پدیده‌های طبیعی حاکم است.

این دیدگاه می‌تواند منجر به نوعی تسلیم و پذیرش در برابر سرنوشت شود، زیرا از نظر اسپینوزا، هر آنچه رخ می‌دهد، ضرورتاً باید رخ دهد و تلاش برای تغییر مسیر وقایع، ناشی از جهل ما نسبت به این ضرورت است. با این حال، اسپینوزا معتقد بود که شناخت این ضرورت می‌تواند منجر به آزادی واقعی شود، زیرا با درک اینکه همه چیز بر اساس قوانین طبیعت رخ می‌دهد، می‌توانیم از امیال و احساسات زودگذر رها شده و به آرامش و خرد دست یابیم.

تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح (اسپینوزا):

رد غایت‌انگاری توسط اسپینوزا، یکی از ویژگی‌های برجسته و بحث‌برانگیز فلسفه اوست. این دیدگاه، در تقابل مستقیم با سنت ارسطویی و بسیاری از رویکردهای دینی قرار دارد که بر وجود هدف و طرح الهی در جهان تأکید می‌کنند.

تفسیر: دیدگاه اسپینوزا را می‌توان به عنوان تلاشی برای ارائه یک تبیین کاملاً عقلانی و علمی از جهان در نظر گرفت که از هرگونه توسل به عوامل فراطبیعی یا اهداف از پیش تعیین‌شده اجتناب می‌کند. او سعی دارد نشان دهد که تمام پدیده‌ها را می‌توان بر اساس قوانین منطقی و ضروری حاکم بر جوهر واحد تبیین کرد.



نقد: دیدگاه اسپینوزا با انتقادات مختلفی مواجه شده است. برخی از منتقدان استدلال می‌کنند که رد کامل غایت‌انگاری، درک ما از برخی پدیده‌های طبیعی، به ویژه پدیده‌های زیستی را دشوار می‌کند. به عنوان مثال، توضیح کارکرد پیچیده اندام‌های بدن بدون اشاره به هدف یا غایت آن‌ها ممکن است ناقص به نظر برسد. همچنین، برخی دیگر معتقدند که دیدگاه اسپینوزا منجر به نوعی بدبینی و بی‌معنایی در زندگی می‌شود، زیرا اگر هیچ هدف یا غایتی در جهان وجود نداشته باشد، در آن صورت تلاش‌ها و آرزوهای انسان نیز بی‌معنا خواهند بود.

بررسی: با وجود انتقادات، دیدگاه اسپینوزا تأثیر عمیقی بر فلسفه غرب داشته است. رد غایت‌انگاری توسط او، راه را برای توسعه رویکردهای علمی و ماتریالیستی به جهان هموار کرد. همچنین، تأکید او بر ضرورت و جبر در طبیعت، الهام‌بخش بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان بعدی بوده است.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

(۱) آناکساگوراس (Anaxagoras):

آناکساگوراس، فیلسوف پیشاسقراطی، معتقد بود که جهان از تعداد بی‌نهایتی از ذرات کوچک به نام "هومئومریا (Homeomerias)" تشکیل شده است و "نوس (Nous)" یا عقل، نیروی محرکه‌ای است که این ذرات را نظم می‌بخشد و جهان را شکل می‌دهد. اگرچه نوس آناکساگوراس به معنای دقیق کلمه یک علت غایی نیست، اما به عنوان یک اصل سازمان‌دهنده و هدفمند عمل می‌کند که برای ایجاد نظم و هماهنگی در جهان تلاش می‌کند. بنابراین، نمی‌توان گفت که آناکساگوراس به طور کامل با قول به غایت در طبیعت مخالف بوده است، زیرا نوس او نقش مهمی در هدایت و سازماندهی جهان ایفا می‌کند.

(۲) ارسطو (Aristotle):

ارسطو، یکی از بزرگترین فیلسوفان تاریخ، به طور قاطع از مفهوم غایت‌انگاری در طبیعت دفاع می‌کرد. او معتقد بود که هر چیزی در طبیعت دارای یک هدف یا غایت ذاتی است که به سوی آن حرکت می‌کند. ارسطو چهار نوع علت را برای تبیین پدیده‌ها معرفی کرد: علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غایی. از نظر او، علت غایی مهم‌ترین نوع علت است، زیرا هدف نهایی و دلیل وجودی هر چیز را مشخص می‌کند. برای مثال، دانه بلوط به طور ذاتی به سوی تبدیل شدن به درخت بلوط حرکت می‌کند و این تبدیل شدن، غایت یا هدف آن است. بنابراین، ارسطو به شدت با نظر مخالف غایت در طبیعت مخالف بود.

(۴) لایبنیتس (Gottfried Wilhelm Leibniz):

گوتفرد ویلهلم لایبنیتس، فیلسوف و ریاضیدان برجسته قرن هفدهم، معتقد بود که جهان بهترین جهان ممکن است که توسط خداوند خلق شده است. او مفهوم "موناد (Monad)" را مطرح کرد که جوهرهای ساده و غیرمادی هستند که جهان از آن‌ها تشکیل شده است. لایبنیتس بر این باور بود که بین تمام مونادها یک "هماهنگی پیشین (Pre-established Harmony)" وجود دارد که توسط خداوند برقرار شده است. این هماهنگی تضمین می‌کند که تمام رویدادها در جهان به گونه‌ای رخ می‌دهند که گویی برای رسیدن به یک هدف مشترک تلاش می‌کنند، هرچند که هر موناد به طور مستقل عمل می‌کند. بنابراین، لایبنیتس نیز به نوعی از غایت‌انگاری اعتقاد داشت، زیرا معتقد بود که جهان بر اساس یک طرح الهی و برای رسیدن به اهداف خاصی سازماندهی شده است.

مطالب تخصصی:

- **غایت (Ghayat):** در فلسفه، غایت به معنای هدف، منظور، یا نتیجه نهایی یک عمل یا فرآیند است. در بحث از طبیعت، غایت به هدف یا مقصود ذاتی موجودات و فرآیندهای طبیعی اشاره دارد.
 - **شرح:** غایت در فلسفه ارسطو نقش محوری دارد و به عنوان یکی از چهار علت (علت غایی) برای تبیین وجود و ماهیت اشیاء در نظر گرفته می‌شود.
- **غایت‌انگاری (Ghayat-angari):** به نظریه‌ای فلسفی اطلاق می‌شود که معتقد است در جهان و به ویژه در طبیعت، هدف، قصد یا غایتی وجود دارد. غایت‌انگاری تلاش می‌کند تا پدیده‌ها را با توجه به اهداف یا نتایجی که به آن‌ها منجر می‌شوند، تبیین کند.
 - **شرح:** غایت‌انگاری در طول تاریخ فلسفه غرب، به ویژه در فلسفه ارسطو و سنت‌های دینی، از جایگاه مهمی برخوردار بوده است. در مقابل، رویکردهای ماتریالیستی و مکانیکی اغلب با غایت‌انگاری مخالف هستند.
- **علت غایی (Ellat-e Gha'i):** یکی از چهار علت ارسطویی که به هدف یا غایتی اشاره دارد که یک چیز برای آن وجود دارد یا به سوی آن حرکت می‌کند.
 - **شرح:** به عنوان مثال، علت غایی یک بذر، تبدیل شدن به یک گیاه بالغ است. ارسطو معتقد بود که شناخت علت غایی برای فهم کامل ماهیت هر چیز ضروری است.
- **جبرگرایی (Jabrgera'i):** نظریه‌ای فلسفی که معتقد است تمام رویدادها، از جمله اعمال انسان‌ها، به طور ضروری توسط علل پیشین تعیین شده‌اند و هیچ‌گونه آزادی اراده‌ای وجود ندارد.
 - **شرح:** فلسفه اسپینوزا نمونه‌ای برجسته از جبرگرایی است، زیرا او معتقد بود که تمام رویدادها بر اساس قوانین ضروری حاکم بر جوهر واحد رخ می‌دهند.



- **جوهر (Jowhar):** در فلسفه، جوهر به موجودی اطلاق می‌شود که به خودی خود وجود دارد و برای وجود خود به چیز دیگری نیاز ندارد.
 - شرح: اسپینوزا معتقد بود که تنها یک جوهر وجود دارد که همان خدا یا طبیعت است و تمام موجودات دیگر، حالات یا تجلیات این جوهر واحد هستند.
- **نوس (Nous):** در فلسفه آناکساگوراس، نوس به معنای عقل یا ذهن است که نیروی محرکه و سازمان‌دهنده جهان است.
 - شرح: نوس آناکساگوراس به عنوان یک اصل هوشمند و فعال عمل می‌کند که ذرات بی‌نظم هومئومریا را گرد هم می‌آورد و جهان را شکل می‌دهد.
- **هماهنگی پیشین (Hahang-e Pishin):** مفهومی در فلسفه لایبنیتس که به هماهنگی از پیش تعیین‌شده بین مونادها اشاره دارد که توسط خداوند ایجاد شده است.
 - شرح: لایبنیتس معتقد بود که هر مونا به طور مستقل عمل می‌کند، اما خداوند آن‌ها را به گونه‌ای هماهنگ کرده است که گویی همگی برای رسیدن به یک هدف مشترک تلاش می‌کنند.

۳۲. گزینه ۳)

شرح موضوع و منظور سؤال:

موضوع سؤال، بررسی ویژگی بارز رویکرد فکری میشل فوکو در دوره دوم فکری او است. منظور سؤال، تشخیص و تعیین مهم‌ترین و مشخص‌ترین روش و رویکردی است که فوکو در این دوره از آثار خود به کار گرفته است. عنوان کلی برای مفهوم سؤال می‌تواند "تحول روش‌شناختی فوکو در دوره دوم فکری" یا "ویژگی‌های روش‌شناختی دوره دیرینه‌شناسی فوکو" باشد.

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

گزینه ۳، یعنی دیرینه‌شناسی (Archéologie)، به درستی ویژگی بارز رویکرد فکری میشل فوکو در دوره دوم فکری او را نشان می‌دهد. این دوره که عمدتاً با انتشار آثاری همچون نظم اشیاء (Les Mots et les Choses) و دیرینه‌شناسی دانش (L'Archéologie du savoir) شناخته می‌شود، بر تحلیل ساختارهای تاریخی تفکر و دانش تمرکز دارد. فوکو در این دوره به دنبال کشف "شرایط امکان" شکل‌گیری انواع مختلف گفتمان‌ها و نظام‌های معرفتی در دوره‌های تاریخی گوناگون است. او با روش دیرینه‌شناسی، لایه‌های پنهان و قواعد ناخودآگاه حاکم بر شکل‌گیری مفاهیم، گزاره‌ها و نظریه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. این رویکرد، تفاوت‌های اساسی با روش‌های پیشین فوکو و همچنین رویکردهای رقیب در آن زمان داشت و به همین دلیل، به عنوان ویژگی بارز دوره دوم فکری او شناخته می‌شود.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

دوره دوم فکری میشل فوکو، که معمولاً از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی را در بر می‌گیرد، با تمرکز بر روش دیرینه‌شناسی مشخص می‌شود. در این دوره، فوکو از تحلیل‌های ساختارگرایانه اولیه خود فاصله گرفته و به بررسی چگونگی شکل‌گیری و تحول نظام‌های معرفتی (Épistémè) در طول تاریخ می‌پردازد. هدف اصلی او در این دوره، آشکار ساختن قواعد و ساختارهای ناپیدایی است که در پس پرده گفتمان‌های مختلف عمل می‌کنند و امکان شکل‌گیری انواع خاصی از دانش و فهم را فراهم می‌آورند.

فوکو در کتاب دیرینه‌شناسی دانش، به طور مفصل به تبیین این روش می‌پردازد. او در این اثر، تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه در هر دوره تاریخی، یک نظام معرفتی خاص حاکم است که تعیین می‌کند چه چیزهایی می‌توانند به عنوان گزاره‌های معتبر علمی یا فلسفی مطرح شوند. این نظام معرفتی، مجموعه‌ای از قواعد و پیش‌فرض‌های ضمنی است که ساختار تفکر و دانش را در یک دوره معین شکل می‌دهد.

روش دیرینه‌شناسی فوکو، بر تحلیل اسناد و مدارک تاریخی، بررسی آرشیوها و مطالعه گفتمان‌های مختلف استوار است. او به دنبال یافتن گسست‌ها و تغییرات بنیادین در تاریخ تفکر است و تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه مفاهیم و مقولاتی که ما امروز بدیهی می‌دانیم، در دوره‌های تاریخی دیگر معنا و مفهوم متفاوتی داشته‌اند یا اصلاً وجود نداشته‌اند.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه صحیح، یعنی دیرینه‌شناسی، به طور دقیق رویکرد اصلی فوکو در دوره دوم فکری‌اش را منعکس می‌کند. این روش، ابزاری است که فوکو برای تحلیل ساختارهای تاریخی دانش و گفتمان به کار می‌گیرد. دیرینه‌شناسی به معنای کندوکاو در لایه‌های گذشته برای یافتن ریشه‌ها و بنیادهای شکل‌گیری دانش است، اما نه به صورت خطی و تکاملی، بلکه با تأکید بر گسست‌ها و ناپیوستگی‌ها.

فوکو با استفاده از دیرینه‌شناسی، نشان می‌دهد که چگونه در دوره‌های مختلف تاریخی، "قواعد بازی" برای تولید دانش متفاوت بوده است. او به جای جستجوی حقیقت مطلق یا پیشرفت خطی در تاریخ اندیشه، بر شرایط تاریخی و فرهنگی که امکان ظهور انواع خاصی از گفتمان‌ها و نظام‌های معرفتی را فراهم می‌آورند، تمرکز می‌کند.

تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:

رویکرد دیرینه‌شناسی فوکو در دوره دوم فکری‌اش، تأثیر عمیقی بر مطالعات تاریخی و فلسفی گذاشته است. این روش، دیدگاه‌های سنتی در مورد تاریخ علم و فلسفه را به چالش کشیده و نشان داده است که دانش، امری ثابت و جهان‌شمول نیست، بلکه همواره در بستری تاریخی و فرهنگی شکل می‌گیرد.



یکی از نقاط قوت دیرینه‌شناسی فوکو، تأکید آن بر تحلیل جزئیات و اسناد تاریخی است. او با بررسی دقیق متون و آرشیوها، تلاش می‌کند تا ساختارهای ناپیدای حاکم بر گفتمان‌ها را آشکار سازد. با این حال، این رویکرد نیز با انتقاداتی روبرو بوده است. برخی از منتقدان، دیرینه‌شناسی فوکو را به دلیل عدم ارائه یک نظریه منسجم و فراگیر در مورد تغییرات تاریخی مورد انتقاد قرار داده‌اند. همچنین، برخی دیگر معتقدند که تأکید بیش از حد فوکو بر گسست‌ها و ناپیوستگی‌ها، نقش عوامل پیوستگی و تداوم در تاریخ اندیشه را نادیده می‌گیرد. با وجود این انتقادات، دیرینه‌شناسی به عنوان یک روش مهم در تحلیل تاریخی و فرهنگی باقی مانده است و همچنان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۱) تبارشناسی: (Généalogie)** تبارشناسی، روشی است که فوکو عمدتاً در دوره سوم فکری خود، به ویژه در آثاری همچون مراقبت و مجازات (Surveiller et punir) و تاریخ جنون (Histoire de la folie à l'âge classique) (در چاپ‌های بعدی و بازنگری شده) و تاریخ جنسیت (Histoire de la sexualité) به کار می‌گیرد. تبارشناسی بر تحلیل روابط قدرت و چگونگی شکل‌گیری سوزدها و نهادها از طریق تعاملات قدرت تمرکز دارد. در حالی که دیرینه‌شناسی بیشتر به ساختارهای معرفتی می‌پردازد، تبارشناسی به دنبال ردیابی منشأ و تحول مفاهیم و رویه‌های کنونی از طریق بررسی روابط قدرت و منافع خاص است. بنابراین، تبارشناسی ویژگی بارز دوره دوم فکری فوکو نیست.
 - **گزینه ۲) پدیدارشناسی: (Phénoménologie)** پدیدارشناسی، یک جریان فلسفی است که بر تجربه آگاهانه و ساختارهای آگاهی تمرکز دارد. چهره‌های برجسته‌ای همچون ادموند هوسرل و موریس مرلو-پونتی از نمایندگان این جریان هستند. فوکو اگرچه در ابتدای کار خود تحت تأثیر برخی از مفاهیم پدیدارشناسانه قرار داشت، اما رویکرد اصلی او در دوره دوم فکری، یعنی دیرینه‌شناسی، با مبانی پدیدارشناسی تفاوت اساسی دارد. دیرینه‌شناسی به جای تمرکز بر آگاهی فردی، به تحلیل ساختارهای تاریخی و اجتماعی دانش می‌پردازد. بنابراین، پدیدارشناسی رویکرد غالب فوکو در دوره دوم فکری‌اش نبوده است.
 - **گزینه ۴) ساختارگرایی: (Structuralisme)** ساختارگرایی، یک رویکرد نظری است که بر تحلیل ساختارهای زیربنایی و روابط بین عناصر یک نظام تمرکز دارد. زبان‌شناسی همچون فردینان دو سوسور و انسان‌شناسی همچون کلود لوی-استروس از چهره‌های شاخص این رویکرد هستند. فوکو در دوره اول فکری خود، به ویژه در کتاب جنون و تمدن (Folie et déraison: Histoire de la folie à l'âge classique)، تا حدودی تحت تأثیر ساختارگرایی قرار داشت. با این حال، در دوره دوم فکری خود، با توسعه روش دیرینه‌شناسی، از محدودیت‌های ساختارگرایی فراتر رفت. دیرینه‌شناسی، علاوه بر ساختارها، به تاریخمندی و تحول این ساختارها نیز توجه می‌کند، در حالی که ساختارگرایی معمولاً بر تحلیل همزمان و ایستا تمرکز دارد. بنابراین، ساختارگرایی ویژگی بارز دوره دوم فکری فوکو محسوب نمی‌شود.
- مطالب تخصصی:**
- **دیرینه‌شناسی: (Archéologie)** در فلسفه فوکو، دیرینه‌شناسی روشی برای تحلیل نظام‌های معرفتی (Épistémè) در دوره‌های تاریخی مختلف است. این روش به دنبال کشف قواعد و ساختارهای ناپیدایی است که تعیین می‌کنند چه چیزهایی می‌توانند به عنوان دانش معتبر در یک دوره معین مطرح شوند. دیرینه‌شناسی بر تحلیل گفتمان‌ها (Discours) تمرکز دارد و تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه این گفتمان‌ها شکل می‌گیرند، تغییر می‌کنند و چه تأثیری بر تفکر و عمل انسان‌ها دارند.
 - **نظام معرفتی: (Épistémè)** اصطلاحی است که فوکو برای اشاره به مجموعه‌ای از روابط که در یک دوره تاریخی معین، انواع مختلف گفتمان‌ها را ممکن می‌سازد، به کار می‌برد. نظام معرفتی، شبیه به یک "قواعد بازی" ناخودآگاه است که تعیین می‌کند چه چیزهایی می‌توانند موضوع دانش قرار بگیرند و چگونه می‌توان در مورد آن‌ها سخن گفت.
 - **گفتمان: (Discours)** در اندیشه فوکو، گفتمان به معنای مجموعه‌ای از گزاره‌ها، مفاهیم و رویه‌ها است که در یک حوزه خاص از دانش یا عمل به هم مرتبط هستند و معنا و فهم را شکل می‌دهند. گفتمان‌ها نه تنها نحوه سخن گفتن ما در مورد یک موضوع را تعیین می‌کنند، بلکه بر نحوه درک و تجربه ما از آن موضوع نیز تأثیر می‌گذارند.
 - **تبارشناسی: (Généalogie)** روشی است که فوکو در دوره سوم فکری خود برای تحلیل روابط قدرت و چگونگی شکل‌گیری سوزدها و نهادها به کار می‌گیرد. تبارشناسی به دنبال ردیابی منشأ و تحول مفاهیم و رویه‌های کنونی از طریق بررسی روابط قدرت، منافع خاص و حوادث تاریخی است. این روش با تأکید بر نقش تصادف و نیروهای غیرعقلانی در شکل‌گیری تاریخ، با دیدگاه‌های سنتی در مورد پیشرفت و تکامل خطی تاریخ به چالش می‌پردازد.
 - **قدرت/دانش: (Pouvoir/Savoir)** مفهومی کلیدی در اندیشه فوکو است که نشان می‌دهد قدرت و دانش همواره به هم مرتبط و متقابلاً سازنده هستند. دانش نه تنها تحت تأثیر روابط قدرت شکل می‌گیرد، بلکه خود نیز به عنوان یک ابزار قدرت عمل می‌کند.
 - **پدیدارشناسی: (Phénoménologie)** یک جریان فلسفی است که در قرن بیستم توسط ادموند هوسرل بنیان نهاده شد. پدیدارشناسی بر مطالعه ساختارهای آگاهی و تجربه مستقیم پدیدارها (آنچه که بر ما ظاهر می‌شود) تمرکز دارد. هدف اصلی پدیدارشناسی، توصیف دقیق و بدون پیش‌داوری تجربه آگاهانه است تا به فهم ماهیت آگاهی و جهان برسد.



• **ساختارگرایی (Structuralisme):** یک رویکرد نظری است که در قرن بیستم در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، از جمله زبان‌شناسی، انسان‌شناسی و ادبیات، رواج یافت. ساختارگرایی بر این ایده استوار است که پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی را می‌توان به عنوان نظام‌هایی از روابط درونی تحلیل کرد. ساختارگرایان به دنبال کشف ساختارهای زیربنایی و قواعد ناخودآگاهی هستند که معنا و سازمان را در این نظام‌ها به وجود می‌آورند.

منابع فارسی طراحی سؤال:

- میشل فوکو، *دیرینه‌شناسی دانش (ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده)*
- میشل فوکو، *نظم اشیاء (ترجمه یحیی امامی)*
- دیوید کوپر، *فوکو (ترجمه فریدون فاطمی)*
- پل رابینو، *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک (ترجمه حسین بشیریه)*
- ۳۳. *گزینه ۴*

• **موضوع سؤال:** این سؤال به بررسی یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم فلسفه مارتین هایدگر، فیلسوف برجسته قرن بیستم، می‌پردازد. به طور خاص، سؤال بر روی مفهوم «دازاین» (Dasein) و اساسی‌ترین خصلت آن تمرکز دارد.

• **منظور سؤال:** هدف از طرح این سؤال، سنجش درک عمیق داوطلبان از مفهوم کلیدی دازاین در اندیشه هایدگر و تمایز قائل شدن بین ویژگی‌های اساسی و ثانوی آن است. سؤال می‌خواهد بداند که از نظر هایدگر، چه چیزی در وهله اول، هستی منحصره‌فرد انسان را تعریف می‌کند.

• **عنوان کلی برای مفهوم سؤال:** هستی‌شناسی دازاین در فلسفه هایدگر

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

بنیادی‌ترین خصلت «دازاین» در فلسفه مارتین هایدگر، «در جهان بودن» (In-der-Welt-sein) است. این مفهوم، هسته اصلی تحلیل هایدگر از هستی انسان در اثر مهم او، «هستی و زمان» (Sein und Zeit) را تشکیل می‌دهد. بر اساس فلسفه هایدگر، دازاین صرفاً یک موجود در جهان نیست، بلکه هستی او به طور ذاتی و جدایی‌ناپذیر با جهان پیوند خورده است. «در جهان بودن» یک ساختار هستی‌شناختی بنیادین است که تمامی ویژگی‌های دیگر دازاین از آن نشأت می‌گیرند و در چارچوب آن معنا پیدا می‌کنند.

این دیدگاه با رویکردهای سنتی فلسفه که انسان را به عنوان سوژه‌ای جدا از جهان در نظر می‌گرفتند، تفاوت اساسی دارد. هایدگر با طرح مفهوم «در جهان بودن»، بر این نکته تأکید می‌کند که هستی انسان همواره در یک موقعیت مشخص و در ارتباط با جهان پیرامون خود تحقق می‌یابد. این ارتباط صرفاً یک رابطه عینی بین یک موجود و محیط اطرافش نیست، بلکه یک پیوند هستی‌شناختی است که هویت و معنای دازاین را شکل می‌دهد.

منابع معتبر علمی در حوزه فلسفه غرب، از جمله تفسیرهای برجسته از «هستی و زمان»، همواره بر اهمیت و بنیادین بودن مفهوم «در جهان بودن» برای فهم دازاین تأکید کرده‌اند. این مفهوم به عنوان نقطه عزیمت برای تحلیل‌های بعدی هایدگر درباره مفاهیمی مانند پروا (Sorge)، زمانمندی (Zeitlichkeit)، و وجود اصیل و غیراصیل (Eigentlichkeit und Uneigentlichkeit) به شمار می‌رود.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه صحیح، «در جهان بودن»، به این معناست که هستی دازاین به طور بنیادین با جهان درآمیخته است. این اصطلاح به یک رابطه ساده مکانی یا علی اشاره نمی‌کند، بلکه یک ساختار هستی‌شناختی است که نشان می‌دهد دازاین همواره در یک جهان معنادار و درگیر با آن وجود دارد. این درگیری شامل روابط عملی، عاطفی و ادراکی دازاین با اشیاء، افراد و موقعیت‌های مختلف در جهان است.

«در جهان بودن» به سه مؤلفه اساسی تقسیم می‌شود:

۱. **جهان (Welt):** منظور از جهان در اینجا، مجموعه‌ای از روابط معنادار و ابزارهایی است که دازاین در آن‌ها فعالیت می‌کند. جهان برای دازاین یک زمینه خنثی نیست، بلکه یک ساختار سازمان‌یافته از دلالت‌ها و ارجاعات است که فعالیت‌ها و فهم دازاین را ممکن می‌سازد.
 ۲. **بودن (Sein):** این مؤلفه به نحوه خاص هستی دازاین اشاره دارد. دازاین موجودی است که هستی برایش یک مسئله است و همواره در حال تعیین و شکل دادن به هستی خود است. این خودآگاهی و امکان انتخاب، دازاین را از سایر موجودات متمایز می‌کند.
 ۳. **در (In):** این حرف اضافه نشان‌دهنده نوع خاصی از ارتباط بین دازاین و جهان است. این ارتباط نه صرفاً مکانی است و نه صرفاً عینی، بلکه یک سکونت هستی‌شناختی است. دازاین در جهان «ساکن» است به این معنا که جهان، خانه و محل تحقق هستی اوست.
- «در جهان بودن» به عنوان بنیادی‌ترین خصلت دازاین، پیش‌شرط امکان سایر ویژگی‌ها و رفتارهای آن است. برای مثال، پروا داشتن (Sorge) که به معنای دغدغه و اهتمام دازاین نسبت به هستی خود و جهان است، تنها در چارچوب «در جهان بودن» معنا پیدا می‌کند. دازاین به دلیل اینکه در جهان است و با آن درگیر است، نسبت به امکانات و تهدیدات موجود در آن دغدغه دارد.



تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه «در جهان بودن» (In-der-Welt-sein) به دقت جوهره هستی‌شناسی هایدگر را در مورد دازاین منعکس می‌کند. این مفهوم نشان می‌دهد که دازاین یک موجود منفرد و مجزا نیست، بلکه هستی او همواره در ارتباط با جهان و در دل آن شکل می‌گیرد. این ارتباط یک ویژگی عارضی نیست، بلکه یک ساختار هستی‌شناختی ضروری است که تعریف‌کننده دازاین است.

تجزیه و تحلیل این گزینه نشان می‌دهد که هایدگر با طرح این مفهوم، تلاش می‌کند تا از دوگانگی‌های سنتی فلسفه، مانند دوگانگی ذهن و بدن یا سوژه و ابژه، فراتر رود. دازاین نه صرفاً یک ذهن آگاه است و نه صرفاً یک شیء مادی، بلکه یک هستی است که به طور ذاتی در جهان «سکونت» دارد و هویت خود را از طریق این سکونت به دست می‌آورد.

تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

تفسیر مفهوم «در جهان بودن» نشان می‌دهد که هایدگر دیدگاهی رادیکال و نوآورانه در مورد هستی انسان ارائه می‌دهد. این دیدگاه تأکید می‌کند که فهم ما از خودمان و از جهان پیرامونمان نمی‌تواند جدا از یکدیگر صورت بگیرد. ما همواره در یک جهان معنادار و درگیر با آن هستیم و این درگیری، هستی ما را شکل می‌دهد.

نقد این مفهوم می‌تواند از زوایای مختلف صورت بگیرد. برخی از منتقدان معتقدند که تأکید بیش از حد هایدگر بر «در جهان بودن» ممکن است به نادیده گرفتن جنبه‌های فردی و درونی هستی انسان منجر شود. همچنین، برخی دیگر ممکن است این مفهوم را بیش از حد کلی و انتزاعی دانسته و خواستار تبیین‌های دقیق‌تر و جزئی‌تری از نحوه تعامل دازاین با جهان باشند.

با وجود این انتقادات، مفهوم «در جهان بودن» همچنان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مفاهیم در فلسفه قرن بیستم به شمار می‌رود. این مفهوم نه تنها در حوزه هستی‌شناسی، بلکه در سایر زمینه‌های فلسفی مانند اخلاق، سیاست و هنر نیز تأثیرگذار بوده است. بررسی این مفهوم نشان می‌دهد که فهم هستی انسان نیازمند توجه به ارتباط بنیادین او با جهان پیرامونش است.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۱: بودن با دیگران (Mitsein):** اگرچه «بودن با دیگران» یا «هم‌بودگی» یکی از مؤلفه‌های مهم هستی‌شناسی دازاین در هایدگر است و نشان می‌دهد که هستی انسان به طور ذاتی اجتماعی است، اما این ویژگی به اندازه «در جهان بودن» بنیادین نیست. «بودن با دیگران» خود در چارچوب «در جهان بودن» تحقق می‌یابد. دازاین در جهانی است که دیگران نیز در آن حضور دارند و تعامل با آن‌ها بخشی از هستی او را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، «بودن با دیگران» یک وجه از «در جهان بودن» است، نه بنیادی‌ترین خصلت آن.
- **گزینه ۲: پروا داشتن (Sorge):** «پروا داشتن» یا «اهتمام» مفهومی کلیدی در فلسفه هایدگر است و به ساختار هستی‌شناختی دازاین اشاره دارد که شامل دغدغه نسبت به هستی خود و جهان است. پروا از سه مؤلفه اصلی تشکیل شده است: هستی پیشاپیش خود (Sich-vorweg-sein)، هستی در جهان به عنوان بودن با موجودات درون‌جهانی (Sein-bei)، و هستی به عنوان بودن برای مرگ (Sein-zum-Tode). این حال، پروا نیز در چارچوب «در جهان بودن» معنا پیدا می‌کند. دازاین به این دلیل پروا دارد که در جهان است و با امکانات و محدودیت‌های آن مواجه است. بنابراین، پروا یک ساختار اساسی هستی دازاین است، اما «در جهان بودن» زمینه‌ای است که این ساختار در آن ظهور می‌کند و بنیادین‌تر محسوب می‌شود.
- **گزینه ۳: سقوط داشتن (Verfallenheit):** «سقوط داشتن» یا «افتادگی» به یکی از شیوه‌های غیراصیل هستی دازاین اشاره دارد. در این حالت، دازاین در روزمرگی و در آنچه «دیگران» (das Man) می‌گویند و انجام می‌دهند، گم می‌شود و از اصالت خود دور می‌افتد. سقوط یک وضعیت وجودی است که دازاین می‌تواند در آن قرار بگیرد، اما این وضعیت، بنیادی‌ترین خصلت هستی او نیست. «در جهان بودن» ساختار هستی‌شناختی است که هم امکان وجود اصیل و هم امکان سقوط را برای دازاین فراهم می‌کند. بنابراین، سقوط یک حالت عارضی و فرعی است، نه ویژگی بنیادین دازاین.

مطالب تخصصی:

- **دازاین (Dasein):** اصطلاحی آلمانی به معنای «هستی آنجا» یا «بودن-آنجا». در فلسفه هایدگر، دازاین به هستی انسان اشاره دارد، اما نه به عنوان یک موجود ثابت و تعریف‌شده، بلکه به عنوان هستی‌ای که همواره در حال شدن و درگیر با هستی خود است. دازاین تنها موجودی است که از هستی خود آگاه است و نسب به آن پرسش دارد.
- **هستی‌شناسی (Ontology):** شاخه‌ای از فلسفه که به مطالعه هستی و وجود می‌پردازد. هستی‌شناسی به دنبال پاسخ به سؤالاتی اساسی درباره چیستی هستی، انواع موجودات و ساختار بنیادین واقعیت است.
- **در جهان بودن (In-der-Welt-sein): (Being-in-the-world):** همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، بنیادی‌ترین خصلت دازاین در فلسفه هایدگر است که نشان می‌دهد هستی انسان به طور ذاتی با جهان پیرامونش درآمیخته است.
- **پروا (Sorge): (Care):** ساختار هستی‌شناختی دازاین که شامل دغدغه و اهتمام نسبت به هستی خود و جهان است. پروا از سه مؤلفه هستی پیشاپیش خود (Sich-vorweg-sein)، هستی در جهان به عنوان بودن با موجودات درون‌جهانی (Sein-bei)، و هستی به عنوان بودن برای مرگ (Sein-zum-Tode) تشکیل شده است.



- **بودن با دیگران (Mitsein): (Being-with)** یکی از مؤلفه‌های «در جهان بودن» که نشان می‌دهد هستی دازاین به طور ذاتی اجتماعی است و در تعامل با دیگران تحقق می‌یابد.
 - **سقوط داشتن (Verfallenheit): (Fallenness)** یکی از شیوه‌های غیراصیل هستی دازاین که در آن دازاین در روزمرگی و تحت سلطه «دیگران» (das Man) قرار می‌گیرد و از اصالت خود دور می‌شود.
 - **اصالت (Eigentlichkeit) و غیراصالت (Uneigentlichkeit): (Authenticity and Inauthenticity)** دو شیوه متفاوت هستی دازاین. در هستی اصیل، دازاین با آگاهی از محدودیت‌ها و امکانات خود، مسئولیت هستی خود را بر عهده می‌گیرد. در هستی غیراصیل، دازاین تحت تأثیر «دیگران» قرار دارد و از خود واقعی‌اش دور می‌شود.
 - **دیگران (Das Man): (The They)** اصطلاحی در فلسفه هایدگر که به یک نوع وجود جمعی و ناشناس اشاره دارد که در زندگی روزمره بر افراد سلطه دارد و تعیین می‌کند که چه چیزی درست، مهم و ارزشمند است.
- منابع فارسی طراحی سؤال:**
- با توجه به ماهیت سؤال و تمرکز آن بر مفاهیم اساسی فلسفه هایدگر، احتمالاً منابع زیر برای طراحی آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند:
- **هستی و زمان (Sein und Zeit)** اثر مارتین هایدگر، ترجمه سیاوش جمادی. این کتاب، مهم‌ترین اثر هایدگر است و به طور مفصل به تحلیل مفهوم دازاین و ویژگی‌های آن می‌پردازد.
 - **درس‌های مقدماتی در هستی‌شناسی پدیدارشناختی (Prolegomena zur Geschichte des Zeitbegriffs)** اثر مارتین هایدگر، ترجمه پرویز ضیاشهباب. این اثر نیز به بررسی مفاهیم بنیادین هستی‌شناسی هایدگر می‌پردازد و می‌تواند منبعی برای طرح سؤال باشد.
۳۴. **گزینه ۱)**
- عنوان کلی مفهوم سؤال:** شناسایی فیلسوفان بنیان‌گذار اصطلاحات کلیدی در فلسفه غرب.
- شرح موضوع و منظور سؤال:** این سؤال به سنجش دانش داوطلبان در زمینه اصطلاحات تخصصی و بنیان‌گذار آن‌ها در فلسفه غرب می‌پردازد. منظور اصلی سؤال، ارزیابی میزان آشنایی داوطلبان با مفاهیم کلیدی مطرح شده توسط فیلسوفان برجسته و توانایی آن‌ها در تشخیص ارتباط صحیح بین اصطلاحات و صاحبان اصلی آن‌ها است.
- دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:**
- گزینه ۱ به درستی اصطلاحات فلسفی را به فیلسوفان مربوطه نسبت می‌دهد:
- **ریزوم (Rhizome):** این اصطلاح به طور برجسته توسط ژیل دِلُوز (Gilles Deleuze) و فلیکس گاتاری (Félix Guattari) در کتاب‌هایشان، به ویژه هزار فلات (A Thousand Plateaus)، مطرح شده است. مفهوم ریزوم به ساختارهای غیر سلسله مراتبی، چندگانه و متصل اشاره دارد که فاقد یک نقطه مرکزی یا مسیر از پیش تعیین شده هستند. این مفهوم در مقابل ساختارهای درختی و سلسله مراتبی قرار می‌گیرد و بر تکرار، اتصال و جریان تأکید دارد.
 - **استعاره (Metaphor):** اگرچه بحث درباره استعاره در طول تاریخ فلسفه وجود داشته است، اما پل ریکور (Paul Ricoeur) سهم بسزایی در تحلیل هرمنوتیکی استعاره داشته است، به ویژه در کتاب قاعده استعاره (The Rule of Metaphor). ریکور استعاره را نه صرفاً یک آرایه ادبی، بلکه یک ابزار شناختی می‌داند که از طریق آن می‌توان معنای جدیدی را درک و ایجاد کرد. او بر نقش استعاره در گشودن افق‌های معنایی جدید و ارتقای فهم تأکید می‌کند.
 - **ذهن شیشه‌ای (Glassy Mind):** این اصطلاح به طور خاص با اندیشه‌های ریچارد رورتی (Richard Rorty) مرتبط است. رورتی در آثار خود، به ویژه فلسفه و آینه طبیعت (Philosophy and the Mirror of Nature)، از این مفهوم برای نقد دیدگاه بازنمایانه ذهن استفاده می‌کند. او استدلال می‌کند که ذهن مانند آینه‌ای نیست که واقعیت را بازتاب دهد، بلکه مجموعه‌ای از باورها و زبان‌ها است که برای اهداف عملی به کار می‌روند. اصطلاح "ذهن شیشه‌ای" به این ایده اشاره دارد که ما نمی‌توانیم مستقیماً به "واقعیت" دسترسی پیدا کنیم، بلکه همواره از طریق لنز زبان و باورهایمان با جهان مواجه می‌شویم.
 - **دازاین (Dasein):** این اصطلاح محوری در فلسفه مارتین هایدگر (Martin Heidegger) ، به ویژه در کتاب هستی و زمان (Being and Time) است. دازاین به هستی انسان اشاره دارد که به عنوان "هستی-در-جهان" فهمیده می‌شود. هایدگر دازاین را موجودی می‌داند که از هستی خود آگاه است و همواره در حال پرسش از معنای هستی است. دازاین دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی مانند فانی بودن، پرتاب‌شدگی و امکان است.
 - **شبکه باورها (Web of Belief):** این مفهوم به طور مشهور با ویلارد ون اورمن کواین (Willard Van Orman Quine) ، به ویژه در مقاله "دو جزم تجربه گرایی" (Two Dogmas of Empiricism) ، مرتبط است. کواین استدلال می‌کند که نظام دانش ما مانند یک شبکه درهم تنیده از باورها است که در آن هر باور به باورهای دیگر متصل است. او معتقد است که هیچ باور تجربی منفردی وجود ندارد که به طور قطعی درست یا غلط باشد، بلکه باورها در ارتباط با کل شبکه مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.



پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه ۱ با ارائه ترتیب صحیح فیلسوفان برای اصطلاحات مذکور، درک عمیق داوطلب از تاریخ و تحولات فلسفه غرب را نشان می‌دهد. هر یک از این اصطلاحات نه تنها یک واژه بلکه نمایانگر رویکردها و نظریات فلسفی گسترده‌ای هستند که توسط این فیلسوفان مطرح شده‌اند. برای مثال، مفهوم "ریزوم" دلوژ و گاتاری تأثیری عمیق بر حوزه‌های مختلفی از جمله مطالعات فرهنگی، ادبیات و هنر داشته است و به عنوان یک مدل برای فهم ساختارهای غیر خطی و پویا به کار رفته است. به همین ترتیب، تحلیل ریکور از استعاره دیدگاه‌های جدیدی را در زمینه زبان‌شناسی، هرمنوتیک و فلسفه زبان گشوده است. مفهوم "ذهن شیشه‌ای" رورتی چالشی اساسی برای سنت فلسفی تحلیلی و دیدگاه‌های معرفت‌شناختی مبتنی بر بازنمایی ارائه کرده است. "دازاین" هایدگر هستی‌شناسی بنیادینی را مطرح می‌کند که بر فهم ما از وجود انسان و معنای هستی تأثیر گذاشته است. در نهایت، مفهوم "شبکه باورها" کواین دیدگاه‌های سنتی در مورد رابطه بین تجربه و نظریه را به چالش کشیده و بر انسجام و درهم تنیدگی نظام دانش تأکید کرده است.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه ۱ از این جهت صحیح است که هر اصطلاح را به درستی به بنیان‌گذار اصلی آن نسبت می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که داوطلب با اصطلاحات کلیدی و فیلسوفان برجسته در فلسفه معاصر غرب آشنایی دارد. این گزینه نه تنها دانش لغوی داوطلب را می‌سنجد، بلکه درک او از ارتباط بین مفاهیم و نظریات فلسفی مختلف را نیز ارزیابی می‌کند. دقت در این ارتباطات برای فهم عمیق‌تر تحولات فلسفه غرب ضروری است.

تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:

گزینه ۱ به درستی نشان می‌دهد که هر یک از این اصطلاحات نقش مهمی در شکل‌گیری فلسفه معاصر غرب ایفا کرده‌اند. این اصطلاحات نه تنها ابزارهایی برای تحلیل و فهم جهان هستند، بلکه دیدگاه‌های جدیدی را در مورد هستی، شناخت، زبان و فرهنگ ارائه می‌دهند. برای مثال، مفهوم "ریزوم" دلوژ و گاتاری، با تأکید بر تکرار و عدم مرکزیت، در نقد ساختارهای قدرت و تفکر سلسله‌مراتبی بسیار مؤثر بوده است. در مقابل، مفهوم "دازاین" هایدگر، با تمرکز بر هستی‌انضمامی انسان، رویکردی متفاوت به مسائل هستی‌شناختی ارائه می‌دهد. "شبکه باورها" کواین نیز دیدگاه‌های سنتی در مورد مبانی معرفت را به چالش می‌کشد و بر نقش انسجام در نظام باورهای ما تأکید می‌کند. در مجموع، گزینه ۱ با ارائه ارتباطات صحیح، اهمیت این اصطلاحات و فیلسوفان را در تحولات فلسفه غرب برجسته می‌سازد.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۲ (دلوژ - فوکو - رورتی - هایدگر - کواین):** این گزینه در مورد اصطلاح "استعاره" اشتباه است. میشل فوکو (Michel Foucault) به خاطر تحلیل‌هایش در مورد قدرت، گفتمان و دانش شناخته شده است و نقش مهمی در بررسی استعاره نداشته است. پل ریکور فیلسوف اصلی مرتبط با تحلیل هرمنوتیکی استعاره است.
 - **گزینه ۳ (ریکور - فوکو - رورتی - کواین - هایدگر):** این گزینه در مورد اصطلاحات "ریزوم" و "دازاین" اشتباه است. "ریزوم" به طور اساسی با ژیل دلوژ و فلیکس گاتاری مرتبط است، نه پل ریکور. همچنین، ترتیب قرارگیری "دازاین" و "شبکه باورها" نیز اشتباه است؛ "دازاین" متعلق به هایدگر و "شبکه باورها" متعلق به کواین است.
 - **گزینه ۴ (کواین - رورتی - فوکو - هایدگر - دلوژ):** این گزینه در مورد اصطلاحات "ریزوم"، "استعاره" و "ذهن شیشه‌ای" اشتباه است. "ریزوم" متعلق به دلوژ و گاتاری، "استعاره" متعلق به ریکور و "ذهن شیشه‌ای" متعلق به رورتی است، نه کواین، رورتی و فوکو به ترتیب.
- مطالب تخصصی:**
- **ریزوم (Rhizome):** در فلسفه دلوژ و گاتاری، ریزوم یک مدل برای فهم سازماندهی غیر سلسله‌مراتبی دانش، فرهنگ و واقعیت است. برخلاف ساختارهای درختی که دارای ریشه و شاخه‌های مشخص هستند، ریزوم شبکه‌ای از اتصالات افقی است که در آن هر نقطه می‌تواند به هر نقطه دیگری متصل شود. این مفهوم بر تکرار، جریان، عدم مرکزیت و امکان ایجاد اتصالات جدید تأکید دارد. ریزوم فاقد یک نقطه شروع یا پایان ثابت است و همواره در حال تغییر و تحول است.
 - **استعاره (Metaphor):** در فلسفه پل ریکور، استعاره نه تنها یک آرایه ادبی بلکه یک فرایند معنا ساز است. ریکور معتقد است که استعاره از طریق ایجاد تنش بین معنای تحت‌اللفظی و معنای استعاری یک واژه یا عبارت، امکان درک و بیان مفاهیم جدید را فراهم می‌کند. او بر نقش استعاره در گسترش زبان و شناخت و همچنین در ایجاد فهم‌های جدید از جهان تأکید می‌کند.
 - **ذهن شیشه‌ای (Glassy Mind):** این اصطلاح در فلسفه ریچارد رورتی به دیدگاهی اشاره دارد که ذهن را نه به عنوان یک آینه که واقعیت را بازتاب می‌دهد، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از باورها و زبان‌ها می‌بیند که برای اهداف عملی به کار می‌روند. رورتی با نقد دیدگاه بازنمایانه ذهن، استدلال می‌کند که ما نمی‌توانیم به یک واقعیت مستقل از زبان و باورها ایمان دسترسی داشته باشیم. اصطلاح "شیشه‌ای" در اینجا به این معناست که ما نمی‌توانیم مستقیماً به "درون" ذهن یا به یک "واقعیت" عینی نگاه کنیم.
 - **دازاین (Dasein):** در فلسفه مارتین هایدگر، دازاین اصطلاحی است برای اشاره به هستی انسان. هایدگر دازاین را موجودی می‌داند که از هستی خود آگاه است و همواره در حال پرسش از معنای هستی است. دازاین دارای ویژگی‌های هستی‌شناختی خاصی است، از جمله "بودن-در-